



# الحياة

## دين و زندگی

محمد رضا حکیمی

گردانندگان گرامی مجله «نقد و نظر» خواستند تا ترجمه مقدمه جلد سوم «الحياة»، پیش از انتشار با اصل کتاب - که هم اکنون به دست چاپ سپرده شده است - برای نشر در آن مجله ارسال گردد، و تقدیم گشت.

باید یادآوری شود که کتاب «الحياة»، تنها مجموعه ای از احادیث نیست. برخی چنین پنداشته اند، و چه بسا هنوز نیز کسانی چنین پندارند (کسانی که نگرشی ژرف و با شناخت ندارند، یا در کتاب بزرگی نمی نگرند، و خط کتاب را نمی یابند و پی نمی گیرند، و با «معارف قرآنی-حدیثی» ساده برخورد می کنند)، لیکن چنین نیست، بلکه «الحياة»، تبیین قوی پیوند «حدیث» با «حیات» انسان معاصر - و انسان آینده - است، و در نتیجه، تبیین «حیات حدیث» است و نشان دادن تداوم هدایت گستری و عدالت آموزی احادیث، و سپس «فردسازی» و «جامعه پردازی».

بدینسان در این کتاب - چنانکه در سرآغاز ترجمه فارسی جلد نخست آمده است -

پیوند چهار واقعیتِ سترگ :

۱- مذهب،

۲- انسان،

۳- زمان،

۴- و زندگی (حیات)،

تبین گشته، و «هدفی بزرگ» پیگیری شده است.

در صفحه عنوان هر جلد نیز چنین آمده است :

دایرة المعارفی اسلامی، علمی، پژوهشی، که روش زندگی فردی و اجتماعی

آزاد و پیشرو را ترسیم می کند، و انسانهای سراسر جهان را به

پیریزی یک نظام مردمی شایسته فرا می خواند.

و از اینجاست که کتاب «الحیاسة» نیز - ناگزیر - باید به بحث درباره پیوند دین و

سیاست پردازد و نظر خویش را در این باره بازگوید، زیرا سیاست - به هر معنا - جزئی

از زندگی انسانهاست. و این بحث هنوز مطرح است که آیا دین عین سیاست است یا

غیر سیاست؟ آیا دین از سیاست جدا هست یا جدا نیست؟

در علوم مقدّماتی (مانند ادبیّات و منطق) می گویند، اگر بخواهیم به درستی یا

نادرستی یک جمله (یک حکم، یک اسناد)، چه مثبت و چه منفی، پی ببریم، نخست

باید مفهوم دقیق نهاد (مسندالیه، موضوع، مبتدا) و گزاره (مُسند، محمول، خبر) آن

جمله و متعلقات آن را بدانیم. مثلاً، اگر بگویند: «تهران شهر بزرگی است»، باید

بدانیم تهران کجاست و حدود آن کدام است، و شهر بزرگ به چه معناست، آنگاه

بینیم که این جمله درست است یا درست نیست؟ یا اگر بگویند: «اجرای عدالت برای

رشد انسان ضروری است»، باید معنای «اجرا» و «عدالت» و «رشد» و «انسان» و

«ضرورت» را بدانیم، آنگاه بنگریم که این جمله و حکم و اسناد درست است یا درست

نیست؟

بنابراین اصل مسلم، اگر بخواهیم درباره اینکه دین از سیاست جدا نیست یا جدا

هست نظر بدهیم، نخست باید بدانیم «دین» یعنی چه؟ و «سیاست» یعنی کدام؟ به

سخن دیگر، باید تعریف خود را از «دین» و همچنین از «سیاست» بازگوییم، تا نسبت دین و سیاست را بازیابیم.

اگر دین یعنی: «ضامن هدایت انسان»، و سیاست یعنی: «حافظ کرامت انسان»، بی هیچ گمان این دو از یکدیگر جدا نیستند، بلکه اینهمانی نیز دارند؛ زیرا هدایت انسان به رشد انسان است، و رشد انسان به حفظ کرامت او (تا شخصیت انسانی به هیچگونه خرد نگردد، که شخصیت خردشده قابل رشد نیست)؛ و حفظ کرامت انسان در گرو «اجرای عدالت» است.

بنابراین اصول قطعی، سیاستی حافظ کرامت انسان است که مجری عدالت باشد، و هرگونه ستم و تعدی اقتصادی و قضایی و سیاسی و... را از جامعه بزداید. و اینگونه سیاستی هرگاه تحقق یابد عین دیانت است، زیرا دین همواره دم از رشد انسان زده است و دم از عدالت...

و انسان در رشد خود به چنین سیاستی نیازمند است. و دین همین سیاست را تعلیم داده و عرضه کرده است. «نهج البلاغه»، آیین نامه این سیاست است. انسانی که در این جهان به رشد خود نرسد و به جهان دیگر برود، همانند چنین نارسیده ای است که از رحم جدا گردد، که یا نمی ماند، یا همواره ناقص است و در نقص بسر می برد، و راهی برای رسیدن به کمال نمی یابد (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، وَأَضَلُّ سَبِيلًا).

مؤلفان «الحیاسة»، تعریفشان از «دین» و از «سیاست» - بنابر فراگیری از تعالیم قرآن و حدیثی - این است که عرض شد. و بواقع - و اگر ژرف بنگریم و نیک بیندیشیم - دین همان «ضامن هدایت انسان» است با نشر تربیت، که از این معنا در «قرآن کریم» اینگونه تعبیر شده است: «... يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» («پیامبر (ص)، انسانها را می سازد، و به آنان معارف آسمانی (کتاب و حکمت) می آموزد».

و روشن است که سعادت انسان، در پهنه سترگ و ممتد هستی (دنیا - آخرت - ابدیت)، منحصر در همین است که ساخته شود، و به «معرفت و حیاتی» مجهز گردد؛ که البته نتیجه این چگونگی، «حفظ قلب» است، یعنی ترك غفلت، و «حفظ وقت»، یعنی پرداختن به «عمل صالح» و اندوختن «باقیات صالحات» (الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ).

نیز بواقع - و اگر ژرف بنگریم و نیک بیندیشیم - سیاست همان «حافظ کرامت انسان» است با بسط عدالت، که از این معنا در «قرآن کریم» اینگونه تعبیر شده است: «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» - «پیامبران آمدند تا جامعه‌ها از عدالت سرشار گردند». و کرامت (حرمت و شخصیت) انسان امری ظریف است که با اندک بی‌حرمتی و ظلمی - هرگونه که باشد: اقتصادی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، اجتماعی و ... - پایمال می‌گردد. و چون کرامت انسان پایمال شد، زمینه‌ها و عوامل رشد او سر به نابودی می‌گذارند. پس ارزش اصلی - در این مرحله - اجرای عدالت است، برای حفظ کرامت و حصول رشد، در همه سطوح و افکار و عقاید (الناس).

مؤلفان «الحیاء»، برای «بازشناخت احادیث» و «محتوای حدیثی» به تلاشی پیگیر و پیوسته پرداختند، و سپس شماری از احادیث را، در پیوستگی تنگاتنگ با آیات «قرآن کریم»، و در پیوندی ژرف و گسترده با اندیشه و زندگی انسان، تصنیف و تدوین کردند، و نام «الحیاء» بر آن نهادند، تا پیوند سترگ و عمیق محتوای دین را (که قرآن و حدیث منبع منحصر به فرد آن است، با فهم تفهیمی آن دو)، با زندگی - در هر دو بخش تربیت و سیاست - اعلام کنند. و اکنون می‌نگرید که مؤلفان یادشده، با هیچ مشکلی در کار خویش روبرو نیستند، زیرا این کار را بر پایه شناخت و تعریف خود از «دین» و «سیاست» (که بیان آن گذشت) انجام داده‌اند، نه بر پایه هیچ چیز دیگر...

و دین - به معنایی که یاد شد - تنها سرمایه‌ارزشی انسان است در این زندگی، و جامع تربیت است و سیاست، که دو روی یک سکه‌اند. تربیت - به تعبیر ما - یعنی: «فردسازی»، و سیاست یعنی: «جامعه‌پردازی». و این دو چگونه می‌توانند از هم جدا باشند؟ اگر فرد ساخته نشود جامعه پرداخته نمی‌گردد، و اگر جامعه پرداخته نگردد فرد ساخته نمی‌شود.

همچنین می‌توان گفت که دین یعنی «توحید» و «عدل»، زیرا محتوای اصلی دین اسلام توحید است و عدل؛ و توحید یعنی تربیت و عدل یعنی سیاست. توحید تصحیح رابطه انسان است با «خالق»، و عدل تصحیح رابطه انسان است با «خلق». و

این دو رابطه جوهر زندگی است، و تصحیح آنها جوهر سعادت.

مذهب اهل بیت (ع) نیز - که میراث پیامبر اکرم (ص) است - همان توحید و عدل است. دیگرانی که از توحید و عدل سخن گفته اند از اهل بیت گرفته اند (از تعالیم امام علی بن ابیطالب (ع) به بعد...)، و سپس آن را به گونه‌هایی ناقص و همراه با التقاط بیان کرده اند.

اصل توحید (به معنای صحیح و کامل آن)، و اصل عدل (در همه اقسام آن، و در همه شئون زندگی و برای افراد انسان)، در تعالیم اهل بیت (ع) (که چیزی جز تعالیم خالص قرآنی نیست) و روش اقدامی آنان متجلی است.

حال اگر کسانی - از هر گروه یا صنف - تعریف دیگری برای «دین» و «سیاست» و شناخت دیگری از محتوای این دو دارند، یا در سیر حوادث و عملکردها تعریف دیگری استنباط یا ارائه شده است، باید آن تعریف را دید و در آن شناخت نگریست، تا معلوم گردد که میان دین و سیاست - بنابر آن تعریفها و شناختها - کدام نسبت از «نسب اربعه» می‌تواند وجود داشته باشد؛ و آیا دین و سیاست بنابر آن تعریفها، دین راستین و سیاست راستین دینی است یا نه؟

از این بحث اشاره وار، موضوع ارتباط دین و زندگی اینجهانی - یا عدم این ارتباط - نیز بخوبی روشن می‌شود. اگر دین و زندگی چنانکه باید شناخته گردند، این پیوند نیز به دست می‌آید. و البته هیچ موضوعی را نباید به دلایل بیرون از ذات آن مورد بحث و قضاوت قرار داد، زیرا که در این صورت هر چه گفته شود اظهار نظر علمی نیست، بلکه واکنشهایی است نه چندان کارساز.

از روزی که پیامبران با مردم سخن گفتند - بعنوان اصل دعوت - دو سخن گفتند: «إِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ» و «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ»، یعنی توحید و عدل، در ارتباط با هم، یعنی دنیا و آخرت در ارتباط با هم، بویژه با تعبیر «کیل» و «میزان» (پیمانانه و ترازو) و گسترش انقلاب انبیایی تا ایجاد تغییر و دگرگونی در روابط اقتصادی و حرکات مالی در میان مردم و داد و ستدها و بازارها...

ما باید هدف دین را درک کنیم، و از تحقق بخشی به آن دم زنیم، و برای تصحیح مسیرها بکوشیم، نه اینکه دین را از زندگی حذف کنیم، گویی دیواری از دیوار دین

کوتاهتر نمی‌یابیم؟!

باری، داشتیم می‌گفتیم که «الحیاء»، کاری است در راه تبیین پیوستگی احادیث (البته پس از «قرآن کریم» و بعنوان شرح و تفسیر و تبیین تعالیم قرآنی و معالم و حیانی) با حیات انسان، و پیوستگی حیات انسان با احادیث، پیوستگی جاودانه ... و از اینرو است که می‌نگرید که در این شش جلدی که تاکنون انتشار یافته است، شماری از آیات و احادیث (ضمن تفهّم در آنها، و تعقّل در محتوا و ابعاد آنها، و درک انداموار (آرگانیک) آنها - تا جایی که برای ما میسر شده است -، در نظامی منسجم، دارای نزدیک به ۲۰۰۰ عنوان (اصلی و فرعی)، تدوین و تصنیف گشته است. و این تدوین و تصنیف نظامدار، پس از هدفیابی و پیوند شناسی این تعالیم (و با توجه به این اصل بنیادین که دین مجموعه‌ای واحد و بهم پیوسته است)، صورت یافته است، و عنوانهای یادشده نیز هر کدام به گونه‌ای، بخشی از حیات صحیح و زندگی درست و قرآنی انسان را ترسیم می‌کند، و راه رسیدن به آن را نشان می‌دهد. امیدواریم به آماده‌سازی کامل مجلدات دیگر کتاب «الحیاء» و نشر آنها توفیق یابیم، و توفیق تدوین و نشر تفسیر «الحیاء» را نیز به دست آوریم؛ و هر توفیقی به دست خداوند است و از سوی اوست.

فروردین ۱۳۷۵

مؤلفان

در آغاز جلد نخست، به خطوط کلی این کتاب و هدفها و منظورهایی که برای عملی شدن آنها به رشته تحریر درآمده است اشاره کردیم. امید است آن اشاره، پیوسته مورد نظر خوانندگان عزیز باشد. از اینرو خود را نیازمند نمی‌بینیم تا باری دیگر درباره این هدفها سخن بگوییم، لیکن شایسته است در اینجا چند نکته لازم را - به کوتاهی - یادآور شویم:

(۱) - در تنظیم جلدها و بابهای کتاب «الحیاء»، چنان مناسب دیدیم که پس از بابهای دهگانه گذشته (در جلد اول و دوم)، به بحث درباره موضوعات و مسائل مالی و اقتصادی و معیشتی پردازیم، به این دلایلیها:

۱- از مهمترین هدفهای اجتماعی-انسانی پیامبران(ع) و انگیزه های بعثت آنان و آوردن شرایع الاهی، آن است که مردمان قسط و عدل را برپای دارند (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ<sup>۱</sup> ← ما پیامبران خویش را با آیات آشکار فرستادیم، و با ایشان کتاب و میزان فرود آوردیم، تا مردمان عدالت را برپای دارند). پس شریعتهای الاهی آمده اند تا جامعه ای بسازند انسانی که جز عدالت چیزی نشناسد و جز برپایه قسط برپا نباشد. و این هدف بزرگ تنها با از میان بردن این دو امر صورت پذیر می شود: «استکبار اقتصادی» و «استضعاف اقتصادی»، سپس پدید آوردن یک نظام معیشتی متعادل.

۲- چرخیدن عادلانه مال (و امکانات معیشتی) در جامعه، از مهمترین عوامل بنیادینی است که قوام و استحکام اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و فرهنگی و سیاسی و دفاعی را پدید می آورد. و از این راه است که «حضور دین در جامعه» آشکار می شود، زیرا که «العدلُ حياةُ الأحكام»<sup>۲</sup> ← «با اقامه عدل است که احکام دین زنده می ماند(و مورد عمل قرار می گیرد)». و عدل و قسط تنها با تعادل (همسطحی) تحقق می یابد؛ پس قرار گرفتن «میزان» (ترازو- و وسیله ایجاد تعادل) در کنار «کتاب» (قرآن)<sup>۳</sup>، آشکارا دلیل بر آن است که میان «میزان» و «عدل» پیوند علت و معلولی است، یعنی بدون تعادل و توازن مالی و معیشتی (در همه سطوحهای جامعه)، هیچ قسط و عدلی وجود نخواهد داشت.

۳- پول و ثروت - چنانکه در «قرآن کریم» آمده است<sup>۴</sup> - وضعیتی الاهی و حیاتی و «قوامی» دارد (یعنی پشتوانه ای است برای زندگی مردمان)، که نباید از آن وضعیت بیرون رود و در مسیر دیگری بیفتد. و این «وضعیت قوامی» (پشتوانه ای)، جز با ایجاد اقتصادی متعادل محفوظ نخواهد ماند، زیرا در چنین نظامی اقتصادی است که اموال (ثروتها و امکانات موجود در جامعه)، پشتوانه یک زندگی انسانی می شود برای همه قشرها و بخشهای جامعه، و در نتیجه، اجتماعی «قرآنی-انسانی» پدید می آید.

آری، پول و ثروت و چگونگی توزیع و چرخش آن در میان مردم، با تربیت انسانی و قوام اجتماعی و حضور دین و تعلیمات آن در اجتماع ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ اموال و امکانات هنگامی که به شکلی سالم مورد بهره برداری قرار گیرد، و عادلانه در میان مردم توزیع شود، پشتوانه یک زندگی با فضیلت اسلامی خواهد شد. به همانسان که خداوند متعال مقرر کرده است. و از هیچ گونه بهره برداری و توزیع دیگری این نتیجه حاصل نخواهد گشت.

۴- افراط و تفریط اقتصادی (یعنی «تکاثُر»<sup>۵</sup> و «فقر»، زندگی انسانی را از استواری می‌اندازد، و آن را به پستی و سقوط می‌کشاند؛ بنابراین، تأکید شدید بر اقامه قسط و توازن، برای از بین بردن این دو مفسده بزرگ (تکاثُر و فقر) است، دو مفسده‌ای که حیات انسان و بقای اسلام و هستی مسلمانان را تهدید می‌کنند.

در پرتو آنچه یاد شد، آشکار می‌شود که هدف از تدوین مسائل اقتصادی، با این صورت اسلامی مبتنی بر دو اصل اساسی اسلام، یعنی «قرآن» و «حدیث»، برداشتن گامی است برای رسیدن به هدف اصلی دین و تجدید حیات آن در جامعه‌های انسانی، تا جامعه‌ها با پذیرش و عمل بر طبق اصول «قسط قرآنی»، سعادت‌مند گردند.

(۲) - مشکل بزرگ انسان - در سراسر تاریخ کهن خویش - ظلم اقتصادی بوده است نه ظلم سیاسی و اجتماعی، زیرا این دو ظلم نیز - بیشتر - از ظلم اقتصادی پدید می‌آیند و می‌گسترند؛ و اینکه «قرآن کریم» به مبارزه‌ای فراگستر و ژرف بر ضد «تکاثُر» (افزونخواهی) و «متکاثران» (افزونخواهان) و (سرمایه‌داری و سرمایه‌داران) و «اُتْرَاف»<sup>۶</sup> (شادخواری) (اشراف‌گیری و تجمل‌گرایی) و «مُتْرَفَان» (شادخواران) (تَنَمُّم پَرست‌ان و تجمل‌گرایان) پرداخته است، برای آن است که مردمان را از این خطر بزرگ آگاه کند، و همگان را به ضرورت نبرد کردن با آن برانگیزد. از اینرو بر علمای اسلام (که خواستار استوار ساختن پایه‌های دین الهی، و نجات دادن جوامع بشری، و تکامل بخشیدن به زندگی مسلمانان بر اساس احکام اسلامی هستند) واجب است که پیوسته در جبهه دفاع از محرومان و مستضعفان و حقوق سلب شده، و روزیهای دزدیده، و خانه‌های غصب گشته، و کرامت بر باد رفته، و شخصیت فرو کوفته، آنان حضور داشته باشند. و علمای اسلام باید در سرکوب کردن قدرتمندان اقتصادی و طاغوتان مالی - مانند مبارزه با جباران سیاسی - به پیامبران اقتدا کنند، و برای بازگرداندن اموال و حقوق محرومان و بیرون آوردن روزی آنان از حلقوم غاصبان بجنگند و سپس آنهمه را به صاحبان اصلی آنها برسانند، تا از این راه توده‌های وسیع له شده و فراموش گشته بتوانند دین و مناسک آن را برپای دارند، و به انجام دادن واجبات دینی از نماز و روزه و حج و دیگر احکام - به صورتی صحیح - پردازند<sup>۷</sup>. و نسل جوان خود را چنان تربیت کنند که موجب خوشنودی خدا و رسول (ص) باشد.

اگر پیامبران (ع) از جانب خدای متعال، تنها برای آن مأمور شده بودند که آداب عبادت و



مناسک شرعی را به مردمان بیاموزند، هرگز به آن انقلابها و جنگهای بزرگ و خونین نمی پرداختند، و قرآن کریم نمی فرمود: «وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتِلٌ مَّعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ»<sup>۸</sup> ← چه بسا پیامبر که خداگرایان بسیار در رکاب او جنگیدند». و آن جنگها تنها به نبرد کردن با طاغوتان سیاسی اختصاص نداشت، بلکه برضد طاغوتان مالی (توانگران تکذیب کننده پیامبران- به تعبیر کتاب آسمانی)<sup>۹</sup> نیز صورت می گرفت که یا همان طاغوتان سیاسی بودند، یا کسانی همدست با آنان، که از مسند فرمانروایی ایشان حمایت می کردند تا بتوانند در سایه آن به تعدیهای خویش و مکیدن خون مردمان ادامه دهند. آری، پیامبر خدا موسی (ع) نیز بر سر دو طاغوت فرستاده شد: یکی سیاسی و دیگری اقتصادی، اولی فرعون و دومی قارون (و همچنین طاغوت فکری و فرهنگی، هامان ...)<sup>۱۰</sup>

(۳) - اسلام به مسائل مالی و تعدیل گردش پول در میان مردم اهمیت می دهد تا از این راه اصل قسط و عدل را در اجتماع استقرار بخشد. و توجه اکید به مسائل اقتصادی و امور معاشی انسان، بدین صورت جدی که اسلام به آن پرداخته، یکی از ویژگیهای این دین الهی است که همعنان با واقعیّت و قوانینی طبیعی - که خدا اشخاص و اشیا را بر مبنای آنها آفریده است - حرکت می کند. انسان، بنا بر آفرینش و غریزه های خویش، به اسباب معاش و لوازم مادی زندگی از خوراک و پوشاک و بهداشت و مسکن و نظایر اینها نیازمند است، و بدون آنها نمی تواند در هیچ بخش از زندگی یک گام بردارد. از اینرو دین آسمانی برای معاش آدمی اهمیت قائل می شود، و برای تأمین نیازمندیهای او برنامه ریزی می کند، و مال را مایه «قوام» و تداوم زندگی، و نان را از اسباب برپاداشتن نماز و روزه و حج و دیگر واجبات می داند و می گوید: «لَوْلَا الْخُبُزُ مَاصِلِينَا...»<sup>۱۱</sup> ← اگر نان نبود ما نمی توانستیم نماز بخوانیم...؛ و بدینسان نان را ستون نماز می شمارد؛ و نماز ستون دین است، و ستون ستون نیز ستون است. پس دینداری (و عمل به احکام دین) بدون نان (و هزینه زندگی) پایدار نخواهد بود، آری: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يُكُونَ كُفْرًا»<sup>۱۲</sup> ← ناداری به آن نزدیک است که به کفر بینجامد.

(۴) - ظلم اقتصادی از خطرناکترین انواع ظلم به شمار است، بلکه می توان گفت مصداق کامل ظلم است که دیگر شکلها و صورتهای ظلم را - چنانکه اشاره کردیم - به دنبال دارد؛ و به

همین جهت بزرگترین هدف پیامبران از تبلیغ دین و تربیت مردمان و جسور ساختن توده‌های محروم، و ایجاد درگیریها و نبردها، از میان بردن و نابود کردن همین ظلم بوده است. و بر هرکس که اندکی فهم و هوشیاری داشته باشد، آشکار است که آزادی (محدود نبودن) مالکیت و مصرف، زمینه را برای ظلم اقتصادی هموار می‌سازد و راه را برای «تکاثر» و «اتراف» می‌گشاید، و روحیه طبقه‌گرایی و انحصارطلبی را شیوع می‌دهد و هرگونه قسط و عدل اجتماعی را پایمال می‌کند. با در نظر گرفتن این مطالب، آیا امکان دارد که دین مبین اسلام در برابر این نمود (پدیده) ویرانگر، ایستاری (موضعی) قاطع نداشته باشد؟ فصلها و بحثهایی که پس از این خواهد آمد، قاطعیت اسلام را در این ایستار روشن خواهد ساخت. از اینرو خواننده در فصلهای این دو باب<sup>۱۳</sup> - به خواست خداوند متعال - از نظر قطعی اسلام درباره «عدالت اقتصادی» اطلاع کافی به دست خواهد آورد.

(۵) - اسلام به «اقتصاد» اصالت می‌دهد<sup>۱۴</sup> و - چنانکه اشاره شد - این امری است محرز، زیرا که در دین اسلام تعلیمات فراوانی آمده است درباره قضایای مالی و اقتصادی و تأمین هزینه‌های زندگی مردم و دفاع از حقوق محرومان، و حتی از میان بردن محرومیت و ناداری از درون جامعه‌ها و فراهم آوردن سطح معیشتی نزدیک به یکدیگر برای عامه مردم<sup>۱۵</sup>. اسلام به تأمین معیشت مردم و نان و آب و مسکن ایشان و متعادل کردن رابطه‌های مالی پرداخته است؛ و وظیفه قاطع اسلامی نظارت کامل بر این رابطه‌هاست تا چنان نشود که با دست یافتن طاغوت‌های اقتصادی به امور مالی و برنامه‌ریزیهای اقتصادی، ظلم در میان مردم رواج یابد. با دانستن این مطلب، اگر کسی اسلام را به بی‌اعتنایی نسبت به مبارزه با تجاوز اقتصادی و به اهمال در بازپس گرفتن حقوق محرومان و اموال غصب شده مظلومان متهم سازد، سخنی بیجا گفته است، چه اسلام به ایجاد عدالت فرمان می‌دهد، و به اجرای قسط فرامی‌خواند، و سرمایه‌داری و افزونخواهی (تکاثر) را، و شادخواری و پرمصرفی (اتراف) را طرد می‌کند، و معتقد است که تنها راه اصلاح جامعه بشری اجرای عدالت است و بس - چنانکه هم اکنون خواهد آمد.

(۶) - جامعه را چیزی جز عدالت نمی‌تواند اصلاح کند<sup>۱۶</sup>. و اصلاح اجتماعی بدون برپا داشتن عدالت اجتماعی و اقتصادی پدید نخواهد گشت، و تقوی و فضیلت بدون عملی کردن

اصل قسط در میان مردم تحقق نخواهد یافت .  
 قرآن کریم با بانگ بلند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ۗ» خدا به عدل و نیکوکاری فرمان می دهد» .

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«إِنَّ أَهْوَنَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ، مَنْ وَكِيَّ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَعْدِلْ فِيهِمْ ۗ»  
 - خوارترین مردم در نزد خدا کسی است که به سرپرستی مسلمانان دست یابد و در میان ایشان عدالت را اجرا نکند» .

امام علی بن ابیطالب (ع) اعلام می دارد:

الرَّعِيَّةُ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا الْعَدْلُ ۙ ۱۹ .

- مردم را چیزی جز عدالت اصلاح نمی کند .

و (در مقام آموختن اصول اساسی اسلام - به روایت امام صادق (ع)) می فرماید:

إِعْرَفُوا... أَوْلَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ۙ ۲۰ .

- اولیای امور خود را از راه اجرای امر به معروف و اقامه عدل و احسان بشناسید .

و مذهب اهل بیت (ع) همواره بر عدل و اجرای آن و احقاق حقوق طبقات محروم متکی بوده است . و در راه همین اصل والا به بزرگترین انقلابها دست یازیدند، و ارجمندترین قربانیها را تقدیم تاریخ اسلام کردند؛ تا بدانجا که این امر در ادبیات پیروان مذهب اهل بیت (شیعه) نیز تجلی یافت . چنانکه - از جمله - کمیت بن زید اسدی، شاعر مشهور، موجودیت «حکومت جبار اموی» را مورد هجوم قرار داده می گوید:

فَقُلْ لِبَنِي أُمِّيَّةٍ حَيْثُ حَلُّوا  
 وَإِنْ خُفَّتَ الْمَهْدُ وَالْقَطِيعَا

أَجَاعَ اللَّهُ مَنْ أَشْبَعْتُمُوهُ  
 وَأَشْبَعَ مَنْ بَجَرِكُمْ أَجِيعَا

- به حکومتگران اموی، در هر جا که باشند - اگر چه از برق شمشیر و صغیر

تازیانۀ آنان بترسی - بگو :

خداوند گرسنه گرداند، آن کسان را که شما (به ناحق و از اموال عمومی و حقوق محرومان) سیر کردید (و دستشان را در سوءاستفاده از اموال مردم بازگذاشتید)، و سیر گرداند محرومانی را که از ستم شما گرسنه مانده اند. بدینگونه می نگرید که مشکل گرسنگان مشکل پیروان آل محمد (ص) نیز بوده است، و مبارزه با شکمبارگان و شادخواران اصلی از اصول آنان به شمار رفته است<sup>۲۱</sup>، چنانکه با شعر زنده و سرشارشان نیز درآمیخته است. آری، پیروان پیشوایان عدالت، در برابر سیری و پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده آرام نداشتند؛ و این سیره دینی و اجتماعی - یعنی سیره متعهد علوی - از راه تعلیم و تربیت ائمه طاهرین (ع) در جانشان ریشه دوانیده بود. بنابراین، بر هر مسلمان واجب است که به پیشینیان متعهد (سلف صالح) اقتدا کند، و به دفاع از محرومان و مظلومان اقتصادی (که حقوقشان بوسیله دیگران غصب شده است) برخیزد، و در برابر شیاطین «تکاثر» و «اتراف» بایستد، و ستمگری ستمگران و ستمکشی ستمکشان را برنتابد.<sup>۲۲</sup>

(۷) - ممکن نیست تکاثر و تکاثرگرایان در اجتماعی وجود پیدا کنند، و اتراف و اسراف و زیاده روی در مصرف در آن اجتماع پدید نیاید، زیرا «تکاثر» و «اتراف» (و «اسراف») ملازم یکدیگرند. و آشکار است که زندگی مسرفانه و پرریخت و پاش مایه به هدر رفتن حقوق دیگران است. بنابراین، از اسلام راستین دور است که در برابر تکاثرگرایان و شادخواران و اسراف پیشگان سکوت کند، تا چه رسد به اینکه بر اعمال فسادآلود و زندگی تباهی آفرین آنان صحه بگذارد. قرآن کریم در آیات متعدّد، روش زندگی این کسان را بسختی نکوهیده و خود و روششان را طرد کرده است؛ و بدینسان، برای مسلمانان، با این ایستار اجتماعی و انسانی، برنامه ای قطعی طرحریزی کرده است. احادیث نیز چنین است، یعنی پایگاههای اینان را از جوانب گوناگون به گونه ای ویران کرده است که اگر به آن احادیث عمل شود، موجودیت این غاصبان اقتصادی و اجتماعی نابود خواهد گشت.

(۸) - همچنین، اگر در جامعه ای تکاثر و متکاثران وجود داشته باشند، ممکن نیست در حکومت نفوذ نکنند و بر آن مستولی نشوند<sup>۲۳</sup>، چه اینکه تکاثر (افزونخواهی و سرمایه داری) بدون

نفوذ در حکومت، یا پدید نمی آید یا باقی نمی ماند، از اینرو سرمایه داران همواره تلاش می کنند تا در حکومت و کارگزاران آن نفوذ کنند و بر آنان مستولی گردند. به همین دلیل، دین مبین اسلام بر ضد این پدیده ویرانگر به مبارزه ای فراگیر پرداخته است، که از آن در همین کتاب سخن خواهیم داشت؛ مانند اینکه مال فراوان را حلال نمی شمارد، و زندگی همراه با اتراف و اسراف را زندگی شیطانی می داند، و متکثران و شادخواران را به عنوان ستمگر و غاصب معرفی می کند<sup>۲۴</sup>، و عالمان و دیگر مردمان را از معاشرت با ثروتمندان و همنشینی با ایشان برحذر می دارد، تا بدینگونه موقعیت اجتماعی خود را از دست بدهند، و در نتیجه از غصب مال مردم و تصرف در اموال عمومی محروم مانند<sup>۲۵</sup>.

و این از عظمت آموزشهای اسلام انقلابی است، که زیانهای دشمنان بشریت و غاصبان حقوق انسانها را از چهارده سده پیش آشکار ساخته است، تا در اجتماعات از موقعیتی برجسته برخوردار نشوند، و به آنان اجازه داده نشود تا بر امور سرنوشت ساز اجتماعی (و پستهای کلیدی) دست یابند، و تا دیگر قدرت فساد کردن در زمین و بهره کشی از مردم و مکیدن خون ایشان را نداشته باشند، و از رواج دادن تباهیهای انسانی و از فروریزی بنیانهای اخلاقی ناتوان مانند.

در اینجا اموری است که باید نسبت به آنها بیدار بود:

۱- اسلام تنها به نکوهیدن تکاثر و متکثران و کوبیدن کامل آنان بسنده نکرده، بلکه روش زندگی اتراف گرایانه آنان را سخت مورد نکوهش قرار داده است، تا جامعه فساد کردار و انحراف معیشتی آنان را با همه وجود احساس کند، و به ویران کردن پایگاههای ایشان از ریشه پردازد.

۲- تکاثر مالی (که سرمایه داری معاصر یکی از اشکال آن است)، و اتراف و پرمصرفی - ناگزیر - به وابستگی اقتصادی می انجامد. و این همان چیزی است که موجب استیلائی بیگانگان است و موجودیت اسلام و مسلمانان را متزلزل می سازد؛ و اسلام به همین جهت آن را به صورت قطعی طرد کرده است (و کُنْ يُجْعَلِ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَيًّا<sup>۲۶</sup> ← خداوند هرگز برای استیلائی کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده (و آن را نپذیرفته است). پس بر مسلمانان واجب است که (با تجدید نظر در هزینه ها و مصرفهای فردی و اجتماعی) سرزمینهای خود را از چنگال این اختاپوس (وابستگی) خلاص کنند.

۳- اسلام به صورتهای گوناگون به مبارزه با فقر و علتهای آن برخاسته، و آثار و عوارض منفی آن را آشکارا و قاطع شرح داده است، مردمان را بیدار کرده و به آنان فهمانده است که چگونه با

پدیده ویرانگر فقر به مبارزه برخیزند، و محرومان ظلمهای اقتصادی را به هیچ روی برنتابند.

(۹) - آنچه اسلام با تاکید درباره آن سخن گفته، این است که محروم بودن محرومان و گرسنگی گرسنگان و برهنگی برهنگان و نیازمندی نیازمندان و بینوایی بینوایان، معلول قضا و قدر الهی نیست، زیرا که خداوند مردمان را آفریده و برای آنان روزی و آنچه زندگی ایشان به آن وابسته است فراهم ساخته است (نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا<sup>۲۷</sup> - ما امکانات زندگی در این جهان را در میان مردمان تقسیم کرده ایم (و برای همگان سهمی قرار داده ایم))؛ بلکه علاوه بر این، ابزار زینت و زیور نیز برایشان پدید آورده است (قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ<sup>۲۸</sup> - بگو: چه کسی زیورهایی که خدا برای بندگانش به وجود آورده حرام کرده است؟)؛ آری آفریدگان همه روزیخوار اویند، و او روزیهاشان را تضمین کرده، و قوت و غذای ایشان را مقدر ساخته است (ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ)<sup>۲۹</sup>. بنابراین، پس فقر و بینوایی و دیگر امور یادشده از کجا سرچشمه می گیرد و می جوشد؟

بدون شک امور فاجعه آمیز یادشده چیزهایی است که جنایت ثروتمندان و غضب غاصبان و ستم ستمگران اقتصادی آنها را پدید می آورد و بر جامعه تحمیل می کند. اینک بیان قاطع اسلام را در این باره بنگرید:

۱- پیغمبر بزرگ «ص» می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ، فَإِنْ جَاعُوا وَعَرُوا فَبِذْنِ  
الْأَغْنِيَاءِ<sup>۳۰</sup>

- خدا روزی تهیدستان را در اموال ثروتمندان قرار داده است، پس اگر گرسنه و برهنه بمانند، سبب آن گناه ثروتمندان است.

ب- امام علی بن ابیطالب «ع» می فرماید:

مَاجَاعٌ فَفَقِيرٌ إِلَّا بِمَانَعِ غَنِيٍّ<sup>۳۱</sup>

- فقیری گرسنه نمی ماند مگر به سبب آنکه ثروتمندی حق او را باز می دارد.

ج- امام جعفر صادق «ع» می فرماید:

... إِنَّ النَّاسَ مَا فَتَقَرُّوا، وَلَا أَحْتَا جُوا، وَلَا جَاعُوا، وَلَا عَرُوا، إِلَّا بِذُنُوبِ  
الْأَغْنِيَاءِ<sup>۳۲</sup>

- مردمان، تنگدست و نیازمند و گرسنه و برهنه نمی شوند، مگر به سبب گناه ثروتمندان.

د- امام موسای کاظم «ع» می فرماید:

... لَوْ عُدَلَ فِي النَّاسِ لَأَسْتَعْنَا<sup>۳۳</sup>

- اگر در میان مردم عدالت اجرا شود، همه بی نیاز خواهند شد.

ه- امام حسن عسکری «ع» می فرماید:

... أَغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءَ<sup>۳۴</sup>

- ثروتمندانشان توشه فقیران را می دزدند (و در اثر ایجاد تورّم و گرانی از دسترس آنان دور می سازند).

مجموعه این آموزشهای زنده- که موافق با راهنماییهای قرآن کریم است، هرکدام دیگری را تأیید و تثبیت می کند- اصول و تعالیم بنیادین این دین را درباره «اجتماع» و «اقتصاد» تشکیل می دهد، و واجب شرعی بزرگی را بر دوش امتّ مسلمان و حکومت اسلامی و علمای اسلام می گذارد، یعنی: قیام برای زنده کردن «عدل اقتصادی و معیشتی» و نبرد با «ظلم اقتصادی و معیشتی»، و از بن پرکندن پایگاههای اجتماعی طاغوتهای اقتصادی و دور کردن ایشان از همه کرسیهای حاکمیت و قانونگذاری و اقتصادی و اجرایی، چنانکه خدای متعال در شب معراج به پیامبر اسلام «ص» فرمان داد، و- بنابر آنچه از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب «ع» روایت شده است- به او فرمود:

يا أحمد! ... بَعْدَ الْأَغْنِيَاءِ وَبَعْدَ مَجْلِسِهِمْ مِنْكَ<sup>۳۵</sup>

- ای پیامبر! ثروتمندان را دور کن، و از نشستن با ایشان دوری جوی ...

و این حدیث و امثال آن، -نیز برخی از آیات قرآن کریم-<sup>۳۶</sup> سیره و رفتار پیامبر اکرم «ص» را بخوبی نشان می دهد، و بخصوص وظیفه سران جوامع اسلامی را معین می کند، که باید چه کسانی را از خود دور سازند. و با ایشان معاشرت نکنند، اگر بواقع و در عمل، پیرو و سیره پیامبر اسلامند.

ضرورت توجه کردن به امور یادشده، در جهان معاصر، آشکارتر و قابل فهم تر است، بخصوص نسبت به «زندگی نوین» و «انسان نوین» و «فرهنگ نوین» و «اقتصاد نوین». و ادراک و فهم «حوادث واقعه اقتصادی»<sup>۳۷</sup> ما را آشکارا به موضعی که یاد شد می رساند. و ادراک و فهم

«حوادث واقعه اقتصادی»، در اوضاع و احوال کنونی که بشریت با میلیونها میلیون از افراد، زیر فشار قرار گرفته و حق خویش را به غصب غاصبان از دست داده است، از مهمترین واجبات است و ما مسلمانان وظیفه داریم که آنان را نجات دهیم، خواه مسلمان باشند و خواه نامسلمان، چه همه آنان آفریدگان خدایند و روزیخواران او.

و لازم است که قیام برای ادای این واجب، از هر شکلی از اشکال «سازشکاری» و «مبهم گویی» و «انحراف پذیری» و «طمع ورزی» پاک باشد، زیرا که «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ - إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطْمَعِ»<sup>۳۸</sup> ← دین خداوند پاک را تنها کسانی می توانند به پا دارند که «سازشکار» و «انحراف پذیر» و «طمع ورز» نباشند.

(۱۰) - از بحثها و فصلهای این دو باب از این کتاب، آشکار می شود که اسلام دینی انسانی است، که به امور آدمی و خواستههای حیاتی او همچون پدری مهربان توجه دارد، و از ظلم اقتصادی حتی اگر به اندازه ذره ای باشد چشمپوشی نمی کند، و از بازپس گرفتن حقوق غصب شده ستمدیدگان - به هیچ روی - خاموش نمی ماند. پس باید برنامه کار کسانی که به این دین وابستگی دارند و می خواهند احکام آن را به مورد اجرا گذارند نیز چنین باشد.

(۱۱) - از سوی کارشناسان اقتصادی جهانی، درباره آینده بشریت، از جهت بی نیاز شدن انسان از کار و حرفه و رسیدن او به کمال رفاه و آسایش در زندگی، پیشگوییهای شده است. اگر چنین پیشگوییهای تحقق یابد، در صورتی که زندگی آدمی بهره مند از کمال مطلوبهای عالی روحی و توجه به انجام دادن کارهایی شایسته اوقات فراغت و بیکاری او نباشد، ناگزیر زیانهای جبران ناپذیر خواهد داشت.

و شاید دین اسلام که با چارچوب گذارندهای اقتصادی خود خواسته است ظلم و تعدی اقتصادی را از راه برپا داشتن توازن و قسط از میان بردارد، هدفی بزرگ داشته است، یعنی فراهم آوردن چنین اوقات فراغت و آسایشی برای مردمان تا از گرفتاریهای سنگین زندگی رهایی یابند، و فرصت کافی برای بحث و تحقیق درباره حقایق و فهم آنها به دست آورند، و بخش درخوری از اوقات خود را به سیر در فضای «حیات حقیقی»، از راه تفکر و عبادت خالص، و همجوشی با واقعیت زنده هستی، و ارتباط یافتن مستقیم با حقیقت متعالی ابدی اختصاص دهند.



(۱۲) - هدفی که اسلام در ساختن اجتماع و سامان دادن به آن دارد - و از مذهب اهل بیت «ع» استنباط می شود - از بین بردن ثروتمندی افراطی و زندگی تجملی و پرمصرف و اسراف آمیز، و نیز از میان بردن ناداری و فقر و تنگدستی از پهنه زیست انسانی است<sup>۳۹</sup>، تا عموم مردم به یک تراز زندگی قابل قبول دسترسی پیدا کنند. از اینرو اسلام شخص اسرافکار را خورنده چیزی معرفی می کند که به او تعلق ندارد<sup>۴۰</sup>؛ و برای شخص فقیر چندان کمک رسانی در نظر می گیرد تا بتواند زندگی خانواده خود را با دیگر مردم همسطح کند<sup>۴۱</sup>؛ بلکه از مردمان چنان می خواهد که «مساوات»<sup>۴۲</sup> و «مساوات» را در زندگی معیشتی و اقتصادی همچون یک اصل بپذیرند.<sup>۴۳</sup>

(۱۳) - غرض ما از عرضه کردن آنچه در این دو باب آمده، آن نبوده است که صورت کاملی از «مکتب اقتصادی اسلام» - به معنای اصطلاحی آن - به خوانندگان عرضه کنیم، چه برآوردن این منظور (پس از گردآوری همه چیزهایی که در آیات و احادیث درباره قضایای اقتصادی آمده، و چارچوبهایی که تعیین شده، و راه‌حلهایی که برای مشکلات کار ارائه گشته است)<sup>۴۴</sup>، نیازمند رسیدگی است فنی و گسترده و جامع، از سوی انجمنی بزرگ از دانشمندان متخصص و ماهر در اقتصاد، و جمعی از مجتهدان صاحب رسالت و متبحر و زمانشناس؛ زیرا پس از چنین پژوهشی فراگیر و جدی، در فرصتی کافی، بوسیله گروه ترکیبی یادشده، می توان صورت صحیح و کامل و پخته‌ای از «مکتب اقتصادی اسلام» در دنیای جدید به دست آورد؛ لیکن در اینجا واقعیتی است که واجب است نسبت به آن آگاهی داشته باشیم و درباره آن اهتمام ورزیم، و آن این است که مؤلفان و اندیشمندان مسلمانی که کوشیده‌اند تا از میان تعالیم اسلامی، «مکتب اقتصادی اسلام» را به دست آورند، و به مطرح ساختن دیدگاههایی سازنده نیز دست یافته‌اند - و سعی ایشان مشکور باد - به این امر نپرداخته‌اند که اصول کلی، و مبانی اصلی، و تعلیمات اساسی، و دیدگاههای عمومی، و چارچوبهای تعیین کننده (و مذکور در آیات و احادیث کلیدی) را، که تصویر روشن و استواری از مبانی اقتصادی اسلام برای ما ترسیم می کند، جمع آوری کنند و مرتب سازند و یکجا در برابر ما قرار دهند.

نیز - چنانکه باید - توجه به آن نداشته‌اند که ارتباطهای ذاتی میان اصول و احکام را به صورتی «محمور یافته» و «فراگیر» شناسایی کنند. این مؤلفان، نمای کلی و خطوط زیربنایی و بنیادینی را که

آیات و احادیث درباره پول و مالکیت، و تعریف مال و ضوابط استفاده از آن، همچنین چگونگی چرخش آن در بین مردم، و راههای به کاراندازی آن، و کیفیت تولید و وارد کردن کالا و توزیع و مصرف تعیین کرده اند. آنسان که آزادپژوهی ضروری برای این بحث سرنوشت ساز در جهان معاصر خواستار آن است. استخراج و تدوین نکرده اند؛ با اینکه این استخراج و تدوین و کشف ارتباط یادشده<sup>۴۵</sup>، برای هرکس که بخواهد بر پایه تعالیم اسلامی، صورت صحیح و سنجیده ای از «مکتب اقتصادی اسلام» به دست آورد، کمال ضرورت را دارد.

به گفته دیگر: بر هر فقیه و عالم مسلمان که بخواهد یک فتوای اقتصادی صادر کند، یا هر پژوهنده مسائل اقتصادی در اسلام - متخصص یا غیرمتخصص - که بخواهد مسائل اقتصادی را استنباط کند، و برنامه ای اقتصادی در جامعه اسلامی طرح بریزد، واجب است که پیش از هر چیز به استخراج نظرهای اساسی و فراگیر و عادلانه اسلام درباره اموری که برخی هم اکنون یاد می شود بپردازد:

- ۱- فراخوانی مردمان به برپاداری «قسط».
- ۲- انگیزش جامعه به همتراز سازی زندگی فقیران و محرومان با دیگران.
- ۳- دیدگاه اسلام درباره ثروت و مالکیت، از این لحاظ که در این دین خود مال و مالکیت اصلاتی ندارد و هدف نیست، و نمی تواند و نباید تنها در میان مشتی ثروتمند به گردش درآید.
- ۴- دیدگاه اسلام درباره زمین و تصاحب و عدم تصاحب آن.
- ۵- تأکید همواره اسلام بر انفاق مال به صورتی مستمر، به منظور استفاده همه مردم از آن.
- ۶- دادن موضع «قوامی» (پشتوانه ای) به مال در زندگی فرد.
- ۷- معرفی مال بعنوان ایفا کننده نقشی اجتماعی در زندگی جامعه.
- ۸- دیدگاه اسلام درباره به کار اندازی مال و ثروت و چگونگی آن، و مردود شمردن ثروتهای راکد.

۹- دیدگاه اسلام درباره تولید.

۱۰- دیدگاه اسلام درباره واردات.

۱۱- دیدگاه اسلام درباره توزیع.

۱۲- تعیین مرزهای کیفی و کمی برای مالکیت و مردود شمردن «تکاثر».

۱۳- تعیین مرزهای کیفی و کمی برای مصرف و مردود شمردن «اتراف».

- ۱۴- مبارزه بر ضد اسراف، و اعلام این موضوع که اسرافکاران حق دیگران را می‌خورند و به مصرف می‌رسانند.
- ۱۵- معرفی فقرا بعنوان شرکای مظلوم اغنیا در اموال.
- ۱۶- معرفی فقر بعنوان امری تحمیلی بر محرومان، در نتیجه ظلم توانگران و مکیده شدن خون بینوایان.
- ۱۷- اعلام شجاعانه دزدیده شدن روزی (و امکانات زندگی) فقیران بوسیله توانگران.
- ۱۸- برپا کردن جنگ بر ضد فقر و استضعاف اقتصادی.
- ۱۹- محکوم کردن قطعی ثروت فراوان، و تصریح به این امر که مال فراوان از حلال فراهم نمی‌شود.
- ۲۰- بقا و فنای اجتماع را- از جمله- به اموال و کیفیت گردش درست یا نادرست آنها مربوط دانستن. ۴۶
- بدینگونه پس از فهم و دریافت این مسائل حیاتی مهم و آنچه به آنها پیوستگی دارد، و واقف شدن بر آنها به شکلی محوری و دقیق و فراگیر، بوسیله عالم محقق و متخصص اقتصادی، این امکان برای او فراهم می‌آید که «مکتب اقتصادی اسلام» را به صورتی مطمئن و پخته و مطابق با مقتضیات زمان حاضر- چنانکه باید- تشخیص دهد؛ و برای فقیه مجتهد نیز میسر می‌گردد تا درباره مسائل مالکیت و آنچه وابسته به آن است، به صورتی مطمئن و درست و سازگار با زمان معاصر فتوا دهد.
- آنچه ذکر شد، بیقین برای رسیدن به مقصود یادشده ضرورت دارد. و ما به همین جهت به تلاشی پرداختیم که خوانندگان در این دو باب (از آغاز این جلد تا پایان جلد ششم) آن را مشاهده می‌کنند، یعنی:
- روشن ساختن زمینه‌های کلی و بنیادین (برای شناخت «مکتب اقتصادی اسلام»).
  - شناسایی پیوندهای ذاتی میان «اصول» و «احکام»،
  - عرضه کردن نظرهای زیربنایی اسلام و چارچوبهای تغییرناپذیر آن، در جهت پشتوانه قراردادن اموال برای زندگانی عموم مردم، و درآوردن اموال و امکانات از انحصار توانگران،
  - توضیح موضعگیریهای قاطع اسلام در برابر دارایی و ناداری،
  - بیان راه‌حلهای سازنده اسلام درباره قضایای مالی و اقتصادی،

- تاکید بر فراهم بودن آنچه برای هر فرد، از امکانات معیشتی و نیازمندیهای حیات طبیعی و وسایل آسایش و تأمین بهداشت و آموزش و پرورش لازم است،  
 - نظر قاطعی که برای طرد فقر و عدم قبول آن ابراز داشته، و مقرراتی که برای برانداختن آن وضع کرده است.  
 - و مبارزه با تکاثر (افزونخواهی- سرمایه داری) و ثروت اندوزی و مصرف‌گیری ... .

(۱۴)- در پرتو این چارچوبهای تعیین شده بوسیله قرآن و احادیث، مشاهده خواهد شد که اسلام انسان را نقطه هدف در همه قانونگذاریها و احکام قرار داده است، نه مال و مالکیت را؛ از نظر اسلام تنها انسان و کرامت انسانی، محور و مرکز به شمار می‌آیند، حتی در مسائل معیشتی و قضایای مالی. مال در برابر کرامت آدمی و حیثیت جامعه بشری، از هیچ اعتبار مستقّلی برخوردار نیست. و اگر کرامت انسان و انسانیت محفوظ نماند، مال - به تنهایی - دارای هیچ قدر و ارجی نیست، و هیچ چیز - پرارزش یا کم ارزش - از نظر قدر و منزلت بر انسان برتری و تقدّم ندارد.

(۱۵)- از اینجاست که اسلام، با قلمی درشت خط بطلان می‌کشد بر هر گونه ثروت و دارایی، یا هرگونه مالکیتی که نتیجه آن شکستن قدر و مرتبه آدمی، و ابطال هدفهای انسانی، و ویران کردن اساس قسط و داد، و گسستن بنیان اجتماعی و اقتصادی متعادل، و شیوع فقر و بیچارگی در میان مردم باشد، یعنی ثروتهای تکاثری و مالکیتهای آزاد و نامحدود، یا مصرفهای آزاد و نامحدود، یا دارایی و مالکیتی که در آنها حقوق و حدود خدا و مردم و احکام دین - در مراحل مالک شدن و مصرف کردن - مراعات نشده باشد، و صاحبان آنها حقوق رسمی و غیر رسمی را که بر عهده آنان است ادا نکرده باشند.

و این مفاسد ویرانگر ممکن است در میان ثروتمندان و مالکین صورت گیرد (با خارج شدن آنان از فضایل اخلاقی و تراز برجسته انسانی، و کشیده شدن به پرتگاههای تکبر و استکبار و ستمگری، و غصب کردن اموال مردم و بهره‌کشی از رنجبران، و از بین رفتن معنویات انسانی آنان)، یا در میان محرومان و بیچارگان (با افتادن ایشان در مغاک پستی، و تسلیم شدن به کارهای زشت و مایه سقوط). و هر دو صورت آن از نظر اسلام محکوم است. پس هیچ شرف و کرامتی

در آن مالکیت نیست که موجب فرو ریختن مبانی دادگری و نیکوکاری، و پیدایش بزرگی فروشی در مالداران، یا خواری در بیچیزان شود. نیز هیچ مشروع بودنی در آن مالکیت یا مصرف کردن وجود ندارد که موجب فقیر شدن مردمان و سپس به کفر کشیدن ایشان (بنابر آنچه در حدیث شریف نبوی آمده است)<sup>۴۷</sup> باشد. و از اینجاست که باید گفت، «قواعد» (چه فقهی و چه اصولی)، حجّت بر اسلام و آرمانی بودن آن نیست، بلکه اسلام حجّت بر «قواعد» است. بعلاوه، ارزشهای والای قرآنی، تابع تمایلات و خواسته‌ها و عادات و رسوم و سلیقه‌های شخصی نیست، هر چند زیرعنوانهایی ظاهر الصّلاح مطرح گردند؛ بلکه بر هر قاعده یا رسمی و سنتی واجب است که از اهداف اساسی اسلام و جهتگیریهای قاطع آن، در ساختن اجتماعات و پیراستن افراد، پیروی کند و با آرمانی بودن بی نظیر اسلام، در همه جهان انسانیت، همعنان باشد.

دین اسلام نیامده است تا در «جوامع اسلامی»، گروهی اندک از متکثران و اترافگرایان مُسرف به تصاحب ثروتها دست یازند و به زندگی سراسر تنعم خویش ادامه دهند، درحالی که گروه‌ها گروه از مردم، از درد گرسنگی و ناداری رنج ببرند و زیر فشار بیچارگی و محرومیت خرد شوند! اگر چنین است، پس کو و کجاست آن قسط و عدلی که پیامبران آمدند تا جامعه‌ها از آن سرشار گردند؟...

دین اسلام نیامده است تا در «جوامع اسلامی»، شماری کاخهای عالی و خانه‌های «ویلابی» آراسته و امکانات رفاهی فراوان داشته باشند، درحالی که بخشهایی از مردم در کوخها و زاغه‌ها به سر برند، بلکه کسانی یافت شوند که به ساییانی برای زیستن دسترس نداشته باشند! اگر چنین است، پس کو و کجاست آن قسط و عدلی که پیامبران آمدند تا جامعه‌ها از آن سرشار گردند؟...

دین اسلام نیامده است تا در «جوامع اسلامی»، عده‌ای تا گلو در انواع گوناگون نعمتها و خوشگذرانیها و سفرها و استراحتها فرورفته باشند، و برای اسباب بازی کودکان خود پولهایی گزاف خرج کنند، درحالی که در کنار ایشان کسان دیگری به سر برند که نتوانند برای جلوگیری از مرگ کودک دم مرگ خود دارویی اندک به دست آورند! اگر چنین است، پس کو و کجاست آن قسط و عدلی که پیامبران آمدند تا جامعه‌ها از آن سرشار گردند؟...

دین اسلام نیامده است تا در «جوامع اسلامی»، پسران و دختران بخشی از مسلمانان به همه امکانات آموزش و پرورش و رسیدن به مدارج عالی در علم و تخصص دسترسی داشته باشند، (و از مدارس اختصاصی و امتیازات آنها برخوردار گردند)، در حالی که فرزندان بخشی دیگر از مردم

وسایل تحصیلات ابتدایی نداشته باشند! اگر چنین است، پس کو و کجاست آن قسط و عدلی که پیامبران آمدند تا جامعه‌ها از آن سرشار گردند؟ ...

دین اسلام نیامده است تا در «جوامع اسلامی»، کسانی<sup>۴۸</sup> خون دیگران را بکنند، و همواره در لذتها و امکانات رفاهی گوناگون غرق باشند، و اموال غصب شده، توده‌ها را، در گوشه و کنار جهان - در ساحلهای زیبا و بیلاقیهای سرسبز - خرج کنند، و پسران و دخترانشان با اموالی که پدران (زیر پوششهایی بظاهر درست و فریبنک) به دست آورده‌اند، در دریایی از نعمت و رفاه و آسایش غوطه‌خورند<sup>۴۹</sup>، در حالی که جهان - حتی سرزمینهای اسلامی - پر باشد از توده‌هایی خاک‌نشین که در زیر فشارهای هلاک‌کننده تنگدستی و ناداری خرد گشته‌اند! اگر چنین است، پس کو و کجاست آن قسط و عدلی که پیامبران آمدند تا جامعه‌ها از آن سرشار گردند؟ ...

اسلام - چنانکه گفته‌اند - «دین نوگرایی، اقدام، سازندگی، ابتکار، قدرت، امنیّت، صلح، محبّت، برادری و همگانی شدن همه چیز است»؛ و دینی اینچنین، به هیچ روی نمی‌تواند - بنابر ذات خود و احکام خود - با آنگونه برنامه‌ها و روشهای جهنمی همساز باشد.

#### سخنی درباره‌ی روش کار در این کتاب

(۱۶) - شایسته است در اینجا اشاره کنیم که روشی که در این تحقیق و عرضه کردن آن در پیش گرفته‌ایم - به صورت مختصر - چگونه بوده است (که البته تفصیل آن را در خود کتاب و بابها و فصلهای آن می‌بینید):

۱ - مراجعه به کتاب خدا استناد به آن، با رعایت منطق ویژه آن (مقدم داشتن اصول و اهداف) که در آغاز جلد اوّل بدان اشاره کرده‌ایم.

۲ - مراجعه به حدیث و استناد به آن، زیرا که حدیث از قرآن کریم مایه می‌گیرد، و شارح و مفسّر راستین منظوره‌های کمی و کیفی قرآن است، و ما را از چارچوبهای فکری و عملی قرآن آگاه می‌سازد. احادیث معدن فیض و برکتی است که در ظرف مدّت دو بیست و هفتاد سال، از تعلیمات پیامبر اکرم «ص» و اوصیای معصوم او، نصیب امت مسلمان شده است، زیرا که آنان آنچه را در قرآن آمده است - از روی کمال شایستگی و دانایی - مورد توضیح قرار داده‌اند.

۳ - نگرستن به تعالیم و احکامی که در قرآن و حدیث آمده است، به صورتی نظام‌دار و موضوعی، و جستجو درباره‌ی آنها به شکلی مرتبط به یکدیگر - البته بعد از کشف این ارتباطها تا آنجا

که برای ما میسر شده است. و این روش به این دلیل می‌بایست رعایت می‌شد که فهمیدن ارتباط احکام بهم مربوط و ملاکهای فردی و اجتماعی ملحوظ در آنها، از مهمترین عواملی است که به روشن گشتن آنها مدد می‌رساند، و پژوهشی را از درک انحرافی - یا ضعیف، یا ارتجاعی - آنها دور می‌دارد؛ بلکه باید گفت که فهم صحیح هر مطلب یا حکم دینی، بدون درک مذکور (درک مرتبط و مجموعی)، امکانپذیر نمی‌شود، زیرا که هر حکمی از احکام دارای دو جهت است:

ا- محور.

ب- ارتباط.

یعنی: هر حکمی از احکام دینی دارای محوری مخصوص به خود است، و در عین حال دارای بهم پیوستگی و ارتباطی است با دیگر اصول<sup>۵۰</sup> و احکام؛ بنابراین واجب است که این «محور» شناخته شود، و چگونگی «ارتباط» یادشده نیز به دست آید، و تطبیق هر حکم، با حفظ محور اصلی و در نظر گرفتن ارتباط آن با دیگر احکام و اصول صورت پذیرد. و بدینگونه است که تفهّم در هر حکم یا تعلیم دینی کامل می‌شود، و هر حکم یا تعلیم، با نظام عام و اهداف کلی اسلام هماهنگ گردد.<sup>۵۱</sup>

۴- اساس قرارداد اصلهای بنیادینی که «قرآن کریم» برای دیگر احکام اصلی و فرعی آورده است، و مقیاس قاطع شمردن آنها برای پذیرفتن یا رد کردن؛ برای توضیح در اینجا سه مثال می‌آوریم:

یک- اصل اجرای عدالت و قسط.

دو- اصل از بین بردن تکاثر و اتراف.

سه- اصل حمایت از مستضعفان.

اما اصل اول (که خود قائم بر میزان الهی و وسیله رسیدن به تعادل است)، یک اصل قرآنی اساسی است، پس بی تردید مقیاس و وسیله سنجش برای همه احکام اسلامی - اقتصادی و جز آن - خواهد بود، و هر حکم یا فتوایی که متناقض با این اصل اساسی باشد، یا از تحقق یافتن آن جلوگیری کند، ناگزیر از قالب قرآنی بیرون است.

اصل دوم نیز یک اصل قرآنی اساسی است که قرآن کریم با هشدارهایی قاطع به بیان آن پرداخته است، پس آن نیز مقیاس و معیاری برای همه احکام اسلامی به شمار می‌رود. خواه اقتصادی و خواه جز آن - بنابراین هر حکم یا فتوایی که هدف آن تحقق بخشیدن به این اصل در

جامعه نباشد، ناگزیر از قالب قرآنی بیرون است.

اصل سوم نیز یک اصل قرآنی اساسی است، و آن هم وسیلهٔ سنجش همهٔ احکام اسلامی -اقتصادی و جز آن- می باشد؛ و بنابراین حکم یا فتوایی که در ارتباط با آن نباشد و سبب به کار افتادن مضمون آن نشود، ناگزیر خارج از قالب قرآنی است.

پس در این تحلیل، دو امر زیر از عمده ترین مقیاسهای اصلی برای استنباط احکام اسلامی و فهم درست و تفهّم صحیح دربارهٔ آنها به شمار می رود، زیرا که بوسیلهٔ این دو امر، اسلامی بودن احکام استنباط شده تضمین می شود؛ و آن دو از این قرار است:

یک- قرار دادن اصول اساسی و غایی دین بعنوان ملاکی قطعی برای همهٔ احکام.

دو- تلاش برای کشف ارتباطات موجود میان احکام.

۵- توجه به شناخت زندگی انسان معاصر، با همهٔ تطور و تکاملی که در معیشت و اندیشه و کار و پرورش و فرهنگ و تولید و بازرگانی<sup>۵۲</sup> و صنعت و تخصص و هنر و سیاست و دفاع و نیازمندیهای تازهٔ انسان پیدا شده است، که با زندگی آدمی در قرون گذشته اختلاف فراوان دارد. و روشن است که شناخت یادشده، و دریافت واقعیت در حال تطوری که انسان معاصر در آن زندگی می کند، به هیچ روی نباید مورد غفلت واقع شود، بویژه برای آن کس که در صدد استنباط احکام اسلامی و فتوا دادن براساس آنهاست، و می خواهد با آگاهی از جایگاهها و پیوندها و زیرسازهای احکام فتوی دهد، و این همه را از قرآن کریم و احادیث -که با هر زمان همراهند- استخراج کند.<sup>۵۳</sup>

۶- جدّی گرفتن «حوادث واقعهٔ اقتصادی» و فهم حقیقی آنها، بدون توجه به مکتبها و افکار دیگری که در این زمینه وجود دارد. و باید دانست که جهتگیری مؤلفان در این تحقیق و عرضه داشت آن، و قصدی که از بیان احکام اقتصادی اسلام (با توجه به «محور» و «ارتباط» در احکام و قالب بندی آنها به صورتی جامع و عملی که پاسخگوی نیازمندیهای اجتماعات باشد) داشته اند، واکنشی نسبت به هیچ کار یا چیزی نیست، بلکه مقتضای رجوع به دو یادگار سفارش شدهٔ پیامبر اکرم «ص» (یعنی قرآن کریم و احادیث پیامبر و اوصیای او) است، و استخراج تعالیم حیاتی از آنها به منظور گشودن مشکلی که از بزرگترین دشواریهای زندگی آدمی به شمار می رود -یعنی مشکل «توانگری» و «فقر»- و عرضه کردن آن تعالیم بر اجتماع بشری، در این تنگناهای سختی که انسان معاصر، بویژه محرومان و ستمدیدگان، باید از آنها عبور کنند.



(۱۷) - در پرتو آنچه یاد شد، روشن می‌گردد که کتاب «الحیاء»، در مجموع، دستاوردی است از کتاب خدا (قرآن) و احادیث مفسران دانا و شارحان راستین آن (امامان معصوم «ع») که هدفهای قرآن را بیان کرده‌اند و تعلیمات و راهنماییهای این کتاب الهی را آشکار ساخته‌اند. و پیامبر اکرم «ص»، در احادیثی بسیار، از جمله حدیث متواتر «ثقلین»، همه امت را به آن دوا رجاع داده است، و راه یافتن و گمراه نگشتن را منحصر در پیروی تام از آن دو شمرده است. ۵۴

(۱۸) - و در اینجا باید اشاره کنیم که آیات و احادیثی که در فصول و مباحث کتاب می‌آوریم، همه آیات و احادیث مربوط به موضوع نیست، بلکه نمونه‌ها و بخشهایی است که برای ترسیم خطوط بحث و تعیین حدود آن عرضه می‌داریم، و نظر خوانندگان و پژوهشگران را به محتوای آنها - و امثال آنها - جلب می‌کنیم، تا خود به تحقیق و مطالعه فراگیر و سازنده، در حوزه اسلام و تعلیمات، آن پردازند.

(۱۹) - احادیث یادشده، در خط هدایت قرآن و قالب آن قرار دارد، و هدفهای قرآن کریم را بیان می‌کند، و راه روشن کتاب آسمانی را می‌نمایاند. و این حقیقتی است که خواننده هنگامی که آیات قرآن کریم را در آغاز بحثها و فصلها می‌خواند، به آن متوجه می‌شود. و این مهمترین دلیل بر معتبر بودن «حدیث» و محتوای حدیثی است.

(۲۰) - علاوه بر آنچه درباره اعتبار احادیث کتاب به آن اشاره کردیم، نظر خوانندگان را به چند امر جلب می‌کنیم:

۱- این احادیث یکدیگر را تأیید می‌کنند، و با مضامینی که در آنها تکرار می‌شود - چنانکه اشاره‌ای گذشت - همه پشتوانه یکدیگر و مایه تقویت یکدیگرند.

۲- این احادیث را مشایخ بزرگوار اسلام - که رحمت خدای متعال شامل حالشان باد - در کتابهای خویش آورده‌اند، از این قرار:

- شیخ حسین بن سعید کوفی اهوازی، در کتابهای خویش.

- شیخ ابوالعباس حمیری قمی، در کتابهای خویش.

- شیخ ابوجعفر کلینی، در کتاب «کافی».
- شیخ ابوجعفر صدوق، در کتاب «مَنْ لَا يُحْضِرُهُ الْفَقِيه» و دیگر کتابهای خویش.
- شیخ حسن بن شعبه حرّانی، در کتاب «تُحْفُ الْعُقُول».
- شیخ محمد بن نعمان مفید بغدادی، در کتابهای خویش.
- شیخ ابوجعفر طوسی، در کتاب «تهذیب» و کتاب «استبصار» و دیگر کتابهای خویش.
- شیخ علی بن ابراهیم قمی، در کتاب «تفسیر» (تفسیر قمی).
- شیخ ابوالنضر عیّاشی سمرقندی، در کتاب «تفسیر» (تفسیر عیّاشی).
- شریف ابوالحسن رضی بغدادی، در «نهج البلاغه».
- شیخ ابوالقاسم بن قولویه قمی، در کتابهای خویش.
- شیخ ابوعلی طبرسی، در تفسیر «مَجْمَعُ الْبَيَان» و کتاب «إِعْلَامُ الْوَرَى».
- شیخ احمد بن فهد حلّی، در کتاب «عُدَّةُ الدَّاعِي» و کتابهای دیگر خویش.
- سید رضی الدّین، ابن طاووس حسنی حلّی بغدادی، در کتابهای خویش.
- شیخ فخرالدین، ابن ادريس حلّی، در کتاب «سرائر».
- شیخ محمد بن مکی، شهید اول، در کتابهای خویش.
- شیخ زین الدّین، شهید ثانی، در کتابهای خویش.
- شیخ محمد بن علی، ابن شهر آشوب مازندرانی، در کتاب «مناقب» و کتابهای دیگر خویش.

- شیخ ابومنصور طبرسی در کتاب «احتجاج».

- قاضی نعمان مصری، در کتاب «دَعَائِمُ الْإِسْلَام» ... و همچنین دیگر محدّثان ...<sup>۵۵</sup> و مشایخ متأخر ما، این احادیث را، در کتابهای خود، از مشایخ یاد شده و همانندان آنان، با استناد، روایت کرده اند.<sup>۵۶</sup>

۳- مشایخ متقدّم ما، از فقیهان و محدّثان، به احادیثی که مورد اعتمادشان بوده است عمل می کرده اند- هر چند وثوق و اعتماد از روی قرآینی خارجی، جز سند، حاصل شده باشد-<sup>۵۷</sup> و به مقتضای آن فتوا می داده اند. و متأخران از فقها، به همین رویه، تا زمان حاضر عمل کرده اند و می کنند. بنابراین، معتبر بودن حدیث و عمل کردن به آن، محدود به اصطلاحاتی نبوده است<sup>۵۸</sup> که دو فقیه بزرگ و مشهور، سید احمد بن طاووس حلّی (م: ۶۷۳ق) و شاگرد وی، علامه حلّی (م:

۷۲۶ق)، در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، آنها را مطرح ساختند. و استاد ما، عالم ربّانی، و متألّه قرآنی، و دانای حقایق معارف قرآنی و حدیثی، حضرت شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (م: ۱۳۴۶ش = ۱۳۸۶ق) نیز بیشتر به همین روش عالمان پیشین<sup>۵۹</sup> عمل می کرد و آن را رواج می داد.

۴- و ما نیز از همین روش پیروی کردیم<sup>۶۰</sup>، و آن را خطّ سیر خود قرار دادیم، مگر در جایی که دلیل عقلی بدیهی یا مفهوم شرعی قطعی - که هر دو حُجّتند - ما را از پیمودن این راه بازداشته باشد؛ لیکن باید دانست که عرضه کردن حدیث بر قرآن - بنا بر آنچه ائمه طاهرین «ع» - فرمان داده اند، مقیاسی است استوار؛ و مطابق بودن محتوای حدیثی با منظور قرآنی بزرگترین دلیل است بر صحت آن.<sup>۶۱</sup>

(۲۱) - گاه گاه، پاره ای از آیات و احادیث، چند بار - در جاهای مختلف - آورده می شود. این کار به منظور استفاده از بُعدهای گوناگون محتوای آیات و احادیث و بهره گیری از آموزشهای متنوع و ژرف و چندجانبه آنها انجام می یابد؛ بنابراین تکرار به معنای متعارف آن نیست. و ما با همین یادآوری خوانندگان را ترغیب می کنیم که در این آیات و احادیث و تعبیرها و تعلیمهای آنها با دیده پژوهش و تحقیق «تعقل» و ژرفکاوی بنگرند.

(۲۲) - امیدواریم این مجموعه در دسترس علما و فقهای اسلام - که همواره مؤید و استوارانندیش و استوار باشند - قرار گیرد، و خود زمینه ای حاصلخیز برای گسترش یافتن دایره فقهات و اجتهاد نسبت به اینگونه موضوعات و آنچه به آنها - از لحاظ اقتصاد و «مکتب اقتصادی اسلام» - مربوط است بشود، چه استنباط مکتب اقتصادی اسلام نیازمند واری و تفقه و اجتهادی تازه است، که همه «حوادث واقعه اقتصادی» را فراگیرد، در یک اقدام تحقیقی که باید صاحب نظران با درك و بیدار، از میان مجتهدان بزرگ و آگاه، به آن پردازند و این راه تازه را برای آیندگان بگشایند.<sup>۶۲</sup>

آری، مسائل اقتصادی و معیشتی جدید و نوین (با افقهای گسترده و فروع فراوان و قضایای متنوع، و با وجود آرا و نظریات علمی، و پیچیدگی و دگرگونی ویژه آنها، و تخصص و مهارتی که لازمه پرداختن به این گونه مسائل است)، چیزی نیست که بتوان به صورتی ساده، با راه و روشهای

قدیمی، به آن دست یافت، بلکه بر ما واجب است که افق تفقه و اجتهاد را در این قلمرو (بویژه پس از مشاهده آموزشها و قالبهای بسیاری که در قرآن کریم و حدیث شریف در این خصوص آمده است، شامل فلسفه‌هایی حیاتی و راهنمایی‌هایی سرنوشت‌ساز و غیرقابل چشم‌پوشی)، چنان گسترش دهیم که به دست آوردن «رای متمرکز اصیل» و «نظریات ارشادگر گرانها» امکانپذیر شود، و «فقهت اسلامی» بتواند پاسخگوی همه پرسشهای مهم و پیچیده اقتصادی بشریت در این روزگار باشد. ۶۳

(۲۳) - واضح است که تفقه و اجتهاد در مسائل جدید و «حوادث واقعه اقتصادی»<sup>۶۴</sup>، با عمقهای فراوان و شاخه‌های پیچیده تخصصی - که به آنها اشاره کردیم - با تفقه و اجتهاد در مسائل مالکیت در دوران گذشته تفاوت فراوان دارد. آری قانون تطوّر و تکامل در حیات بشری و روابط اقتصادی، و تحوّل یافتن موضوعات حکمی و ضرورت فهم درست آنها (که ائمه طاهرین «ع» با به کار بردن واژه «حوادث»<sup>۶۵</sup> - چیزهایی تازه و امور نوپیدا در زندگی - ما را به برخورد درست با آنها توجه داده‌اند)، از اموری است که ناگزیر باید به آنها پرداخت و از آنها آگاهی کامل حاصل کرد؛ زیرا که «حوادث واقعه» امروز غیر از «وقایع سابقه» دیروز است - و این واضح است. و شناخت زمان با ابعاد و محتویات آن، رمز بقا در این دنیای پرحوادث است - و این آشکار است. و واپس ماندن و جمود و تنگ‌اندیشی، یا فریب خوردن از توجیّهات غلط ثروتمندان و تنعم پرستان، از اموری است که دین و دنیا را تباہ می‌کند - و این روشن است.

(۲۴) - بنابراین، مقصود مؤلفان از این عرضه داشت و تصنیف چیزی نبوده است جز:

- خدمت کردن به دین و پیروان دین.

- زنده کردن بخشی از ارزشها و تعالیم و اصولی که برای ساختن جامعه اسلامی ضروری است.

- مجهز کردن «فقهت اسلامی» به این آموزشهای حیاتبخش، با تأکید بر حفظ «نظام اجتهاد»، اجتهادی «پویا» (نه «راکد»)، با نگرشی آگاهانه، و دارای درکی نافذ و رسالتی متعهدانه - چنانکه بدان اشاره کردیم.

- به عزت رسانیدن مسلمانان و سرزمینهای ایشان، در پرتو عملی ساختن این

چارچوبها و اصول .

- عرضه کردن آنچه در اسلام برای دفاع از توده‌های مستضعف و بیدفاع تحت فشار و محروم آمده است، به منظور بازپس گرفتن حقوق ایشان، و بالا بردن تراز معیشتی آنان و رساندن سطح زندگی این گروهها به دیگران- چنانکه منظور اسلام است .

- تشویق جوانان و انقلابیون مسلمان به گردآمدن در پیرامون هسته اصلی دین، به منظور نجات توده‌ها، و مصون داشتن ایشان از گرایش به مکتبهای الحادی و گمراهی آفرین .

- ریشه کن کردن طاغوت‌گیری اقتصادی .

- بالا بردن کلمه حق و عدل، و استوارسازی پایگاههای «قسط قرآنی» در اجتماع و اقتصاد، به برکت آنچه اسلام (در قرآن و حدیث)، به انسان و انسانیت ارزانی داشته است .

- فراخوانی توانگران به بازگرداندن اموال به جایگاه الهی و «قوامی» آنها .

- اصلاح جامعه، از راه برانداختن دو فاجعه بزرگ: «تکاثر» و «فقر»، از پهنه‌های زیست انسانی .

- پدید آوردن زمینه‌ای شایسته برای تحقق پیدا کردن قسطی که پیامبران «ع» آمدند تا مردم در سایه آن زندگی کنند .

- دعوت از متفکران جهان تا بار دیگر ارزشها و تعالیم اسلامی را مورد تحقیق و مطالعه قرار دهند .

(۲۵) - نیز امید آن داریم که طلاب علوم اسلامی، با روح این آموزشهای قرآنی و حدیثی - آموزشهای «زندگی بخش» و «فردپرور» و «جامعه ساز» و «تعالی گرا» - جوش بخورند، و به اقامه عدل و احقاق حق و پایه گذاری شالوده‌های قسط قرآنی در جوامع اسلامی، و مبارزه راستین با تکاثر و فقر برخیزند؛ ایشان کسانی هستند که امت مسلمان آرزومند است که در آینده عالمی عامل، و فقیهانی صاحب رسالت، و پیشوایانی شکفته اندیشه باشند، و حرکات سازنده جهان اسلام را رهبری کنند، و از همه تحولات و آگاهیها با خبر گردند، و از مقتضیات زمان و ضرورت‌های آن بخوبی آگاه شوند و از حضور در طلیعه نهضت‌های پیشرفت خواه مسلمانان نهراسند<sup>۶۶</sup>، و راه را برای «حکومت عدل جهانی» چنان آماده سازند، که در سراسر آفاق زندگی بشری و همه مناطق زمین زمینه بیابد .

پس هدف نهایی این دو باب از کتاب «الحیاء» (از جلد سوم تا ششم)، آن است که در برابر خوانندگان آگاه و هوشیار، بویژه فقیهان و مجتهدان و استادان محقق و پژوهشیان فرهیخته، و طلاب با درایت علوم اسلامی، جایگاه مبانی اقتصاد الهی قرآنی و احکام اقتصادی اسلامی - با همه چارچوبهای آنها - به وضوح روشن شود، و ارتباط و پیوستگی آنها با هرگونه حکم دیگر - از اقتصادی و غیر اقتصادی - آشکار گردد؛ و معلوم شود که این ارتباط و پیوستگی چیزی است که فقیه پژوهشگر و مجتهد اهل استنباط نمی تواند نسبت به آن ناآگاه باشد، یا چشمپوشی روا دارد و غفلت ورزید، چه با رعایت آن هر مجتهدی می تواند نظرهای مطمئن و قطعی اسلام را نسبت به مال و موضوعات و حقایق آن استنباط کند، و به راه‌های ریشه‌ای اسلام برای قضایای مربوط به مال و امکانات و سیر آن در دست مردم برسد، و قالبهای اسلامی اقتصاد، و اسلامی یا غیر اسلامی بودن وضعیت مال و امکانات را در جامعه بفهمد؛ آری، با درک این ارتباط و پیوستگی و مورد نظر قرار دادن آن، استنباط مسائل مالی به صورت اسلامی و فراگیر امکانپذیر خواهد شد، و از مجموع آنچه اسلام درباره اموال و هدفهای فردی و اجتماعی صحیح استفاده کردن از آنها در زمینه‌های مختلف بیان کرده است، انحرافی صورت نخواهد گرفت. و بدینگونه است که مسائل استنباط شده شایستگی آن را پیدا خواهد کرد که در اینجا و آنجا عملی گردد، و هیچ‌گونه واپسگرایی و جداماندگی از حقایق زمان معاصر در آنها مشاهده نشود.

(۲۶) - از آنجا که در «قرآن کریم» واژه‌هایی غنی و زنده وجود دارد که برای بیان «مفاهیم اقتصادی» به بهترین وجه کفایت می‌کند، ما خود را نیازمند آن ندیدیم که در تدوین مقاصد کتاب از اصطلاحات تازه بهره‌برداری کنیم، مثلاً کلمه «تکاثر» که در قرآن آمده، و کلمه «اتراف» که مأخوذ و مشتق از تعبیرهای قرآنی است، برای رساندن و بیان مفاهیمی که در مقاصد اقتصادی، مورد نظر است، به گونه‌ای روشن و فراگیر کفایت می‌کند؛ بنابراین اگر گاهی از واژه‌ها و تعبیرهای نو در ضمن مطالب بیاوریم، برای آشنا بودن ذهنها با آنهاست و عنوان تأکید و توضیح دارد نه جنبه اساسی.

و معلوم است که مقصود از «تکاثر» اصطلاح رایج سرمایه‌داری نیست، بلکه منظور مفهوم قرآنی این کلمه است<sup>۶۷</sup> که معنایی گسترده است و این اصطلاحات تازه را نیز شامل می‌شود، هرچند بعضی از آنها فرع و شاخه‌ای از این مفهوم یا نتیجه‌ای از آن باشد.

و هنگامی که به کلمه «تکاثُر» کلمه «اُتْرَاف» را اضافه کنیم - چنانکه کرده ایم - گسترش دامنه مبارزه قرآنی بر ضد غنای وافر و معیشت اترافی آشکار می شود، و به ترازوی بلند ارتقا پیدا می کند، که هیچ مکتبی به آن ارتقا پیدا نکرده است، چه قرآن کریم مبارزه خویش را تنها به غنای تکاثری و شخصی اغنیا اختصاص نداده است، بلکه با زندگی شادخوارانه آنان نیز - چنانکه اشاره کردیم - به نبرد برخاسته است. و بدینگونه این مبارزه کامل و ثمربخش می شود، زیرا که «تکاثُر» و «اُتْرَاف» از مهمترین عوامل ویران کننده اجتماعاتند و پایمال کننده مصلحت بشری و سعادت فرد فرد انسانها.

(۲۷) - پس از آنکه جلد اول و دوم «الحیاء» در دسترس مردم قرار گرفت، و عالمان و محققان و استادان و معلمان و دیگر فرهیختگان و طلاب علوم اسلامی و دانشجویان دانشگاهها... آنها را دیدند و خواندند، و در کتاب به چشم دوستی و تشویق نگریستند، برخی از ایشان خواستار آن شدند که در ضمن توضیح نویسی برای آیات و احادیث، بیان گسترده تر و شرح کاملتری آورده شود تا چنان باشد که افکار و هدفهای مورد نظر به صورتی بهتر تبیین شود. مؤلفان در این دو باب تا آنجا که مناسب بوده است به انجام این خواسته خوانندگان پرداخته اند، و برای این منظور به جای «نگاهی به سراسر باب»، «نگاهی به سراسر فصل» انداخته اند، آن هم بیدرنگ پس از هر فصل نه در پایان باب؛ با وجود این از وضع کتاب به صورت کلی خارج نشده اند و تنها در آنجاها که مناسب دیده اند توضیح بیشتری عرضه کرده اند، و در جاهای دیگر کوتاهتر سخن گفته اند، تا چندان از اصل موضوع و هدف اساسی کتاب دور نشده باشند، که همان عرضه داشت آیات و احادیث است، به صورت مجموعه ای تحقیقی و بهم پیوسته و «نظامداری»، و مرتب شده در ضمن بابها و فصلها، برای آن مقاصد اساسی که در گزارش آغازین جلد نخست به آنها اشاره کرده ایم.

پس بنابر آنچه گفته شد، مؤلفان بحث در پیرامون این موضوعات و آموزشها و راهنماییها و مضمونهای سازنده را برای کتاب «تفسیر الحیاء» به تأخیر می اندازند، که امید است - به خواست خدای بزرگ - به رشته تحریر درآید، که خود نیز نوشتن آن را امری لازم می دانند، و از خداوند متعال مسئلت دارند که آنان را به این مقصود کامیاب فرماید.

و از خوانندگان گرامی - که خواستار تفصیل بیشتری هستند - دعوت می کنیم که برای این

منظور در هر فصل به «نگاهی به سراسر فصل» مراجعه فرمایند و در آنها امعان نظر کنند و با ما همراه و همگام باشند؛ چه در این «نگاهها»، چه در پیرامون هدفهای آیات کریمه و احادیث شریفه و آموزشها و راهنماییهای آنها توضیحهایی آمده است.

(۲۸) - مؤلفان همچنان امیدوارند که جلد سوم تا ششم کتاب نیز، در نظر دانشمندان و فقیهان و اندیشمندان و مصلحان انقلابی و صاحب‌نظران فرهیخته و اقتصاددانان متعهد و هواخواهان مستضعفان و مؤمنان راستین و استادان آگاه و طلاب و دانشجویان آزاده<sup>۶۸</sup> و نویسندگان و شاعران و هنرمندان و جز ایشان نیز، همچون دو جلد پیشین، مورد توجه و عنایت واقع شود، و سبب آن گردد تا برخی از آرزوهای مقدّس این تالیف و تصنیف، در خصوص انتشار عدالت اجتماعی و اقتصادی و معیشتی در میان مردم، و شناساندن «نظام قسط قرآنی» برای عملی شدن آن در جامعه، و استقرار پایه‌های دین حنیف الهی، و دیگر خواسته‌هایی که در بند بیست و چهارم به آنها اشاره شده است، هر چه سریعتر صورت تحقق پیدا کند، و مؤمنان قویدل را به مبارزه برضد طاغوت‌های اقتصادی - که در پهنه‌های گسترده‌ای از جوامع اسلامی تسلط دارند - برانگیزاند. <sup>۶۹</sup>

(۲۹) - شاید بر مصلحانی که هدفشان اصلاح جامعه از روی صدق و اخلاق باشد، (و همه کسانی که در پی اینگونه هدفها و آرمانها هستند، این مطلب پوشیده نباشد که طرحهای یادشده در این دو باب، برنامه‌ای نشان می‌دهد عملی، یعنی قابل تحقق بخشی به آن، برای حل مشکلات اقتصادی انسان، و پیریزی یک نظام مالی قوامی و متعادل، و اجرای اصل «قسط قرآنی» در میان توده‌های مردم، البته با اینگونه تحقق بخشانی:

- انقلابیونی دگرگون‌ساز ...
- بازاندیشانی غیرمرتجع ...
- جهتدارانی قویدل ...
- آرمانخواهانی راستین ...
- دین‌گسترانی در خط خدا و اولیای خدا ...
- حق‌طلبانی بی باک ...



- آزادیخواهانی بی پروا ...

- انساندوستانی پایدار ...

- قرآن باورانی عدالت طلب ...

- پیامبرروشنایی بریده از ثروتمندان و مرفه‌ان و پیوسته به محرومان و بینوایان و مستضعفان ...

- علی‌گرایانی بیتاب در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان (کوبنده نیرومندان

با گرفتن حق دیگران از ایشان، و نیروبخش به ناتوانان با بازگرداندن حقوق آنان) ...

- جعفری‌مذهبانی فراخوان مردم به پذیرفتن اصل «مساوات» در معیشت و زندگی ...

- فریب‌ناخوردگانی از سالوسی متکثران و بی‌هراس از فتنه‌انگیزی آنان ...

- تسلیم‌ناشوندگانی در برابر هر ضعف، یا سازش، یا ارتجاع، یا طمع‌ورزی، یا هواداریهای

ناروا ...

- و به تعبیر کوتاه قرآنی: «قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» - بر پای دارندگان سختکوش عدل و

گواهان خداوند بر اجرای آن» ... ۷۰

و بی‌یقین انقلابیون دگرگون‌ساز و بی‌پروا، خواسته خود را در این تعالیم، برای ایجاد حرکتی

در جهت تحقق یابی کامل «قسط قرآنی» خواهند یافت، بدانسان که «نهج البلاغه» می‌فرماید:

«لَتَسَاطِنَ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ، حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ ...»، البته به صورتی که

اسلام پیشنهاد می‌کند ...

(۳۰) - و از خداوند بزرگ درخواست می‌کنیم که مسلمانان را - که این تعالیم زنده پرمایه

انقلابی در دست ایشان است - به آن موفق فرماید که از نو به مطالعه و تحقیق در این تعالیم - به

صورتی مخلصانه و ژرفنگرانه - بپردازند (به گونه‌ای که پاره‌ای از آنها از پاره‌ای دیگر جدا نگردد)،

و برای ساختن اجتماعی انسانی و قرآنی و صالح و پیشرو به کوشش برخیزند - تا شاید آن اجتماع

برای اجتماعات بشری همه جهان نمونه و سرمشق گردد - و همواره مشعلهای هدایت را برای

توده‌های عظیم انسانهای زیر فشار «تکثیر» و «اتراف»، در اطراف و اکناف زمین، بر سر دست

گیرند ... و این کار بر خدا گران نیست، و توفیق تنها به دست خداست، و یاری از جانب خدای

توانای حکیم است.

خداوندا، بر محمد و آل محمد درود فرست، و فرج ایشان را - که فرج حق و عدالت و انسانیت است - نزدیک فرما!  
 خداوندا، ما را به انجام دادن آنچه دوست می داری و می پسندی، توفیق ده، و اولیای خودت را از ما خشنود گردان!  
 خداوندا، ما و پدران و مادران، و استادان ما و استادان ایشان، و خویشاوندان و دوستان و همسایگان، و کسانی که حقی بر گردن ما دارند، و کسانی که به ما نیکی کرده اند، و مردان و زنان مؤمنی که پیش از ما آمده اند و رفته اند، همه را پیامرز، و ما را از مصلحان قرار ده!  
 خداوندا، درجات عالمان ربّانی و متقی و عامل به وظیفه و بیدار و مجاهد ما را بالا بر!

خداوندا، بر درجات شهیدان اسلام بیفزا، کسانی که با فداکردن جان خود ارزش زندگی را بالا بردند، و با خونهای شعله ور خویش چهره خورشید را آذین بستند؛ و آنان را به شهیدان «بدر» و «عاشورا» برسان!  
 و سلام بر آن کس که تنها به خاطر حق به خدمت حق برمی خیزد، و برای برپاداشتن قسط و عدل می کوشد؛ و توان و قوتی جز از سوی خدا نیست.  
 شعبان المعظم، سال ۱۴۰۶ ق، ۱۳۶۵ ش

پی نوشتها:

۱. «سوره حدید» (۵۷): ۲۵.
۲. «غُرُرُ الْحِكْمِ» / ۳۰؛ نیز - فصل ۴۷، از باب ۱۲ (جلد ششم).
۳. در آیه معروف «سوره حدید»، که در بالا آورده شد.
۴. - فصل ۱ و ۳ و ۲، از باب ۱۱ (در همین جلد - سوم).
۵. «تکائر» واژه و اصطلاحی است قرآنی، به معنای «از دیگران بیشتر داشتن» و «به داشتن مال بیشتر و فرزندان افزونتر نازیدن» (افزوننداری - افزونخواهی)، و در نتیجه، پسندگی نداشتن و افزون خواستن (و به تعبیر این روزگار: سرمایه داری و مال اندوزی و کوشش برای تصاحب اموال و امکانات فراوان). در حدیث عظیم «جُنُودِ عَقْلِ وَ جَهْلِ» («اصول کافی» ۱/ ۲۲، «تَحْفَ الْمَقُول» / ۲۹۶)، واژه «مکائر» به کار رفته است، به معنای «از دیگران بیشتر داشتن»، و افزون طلبی و فراوان خواهی

و بی بسندگی. و چون خوانندگان با این واژه قرآنی (تکاثُر) آشنا هستند، و بار معنایی گسترده و منفی آن بخوبی در ذهنها حضور می‌یابد و تداعی می‌شود، مناسب دیده شد که در بیشتر جاها - همین واژه به کار رود.

۶. «اتراف» بر وزن «اسراف» - مصدر باب افعال - نیز واژه‌ای است برگرفته از «قرآن کریم»، که برخی از مشتقات آن در قرآن به کار رفته است از جمله: «مُتَرَفِّینَ» با فتح «ر». اِتراف یعنی در ناز و نعمت غرق بودن، (تَنَعَّمَ گرای، مصرف زدگی)، و از زور برخوردار شدن سرکشان و سرکش شدن (افراط در برخورداری از نعمتها و امکانات و بیخبری). مُتَرَفٌ یعنی انسان غرقه در نعمت بسیار و مصرف و تنعم (شادخوار)؛ در جامعه‌هایی که تبعیض و تفاوت و تنگدستی و محرومیت در آنها حضور دارد، هرکس بیش از حد معمول از امکانات بهره برد و با استفاده از قدرت و ثروت خویش به ریخت و پاش و پرخرجی و رفاه زدگی گراید «مُتَرَفٌ» است. و این چگونگی از نظر «قرآن کریم» مردد و محکوم است. در این ترجمه - از جمله - «شادخواری» در برابر «اتراف»، و «شادخواران» در برابر «مُتَرَفِّینَ» به کار رفته است. از خود واژه نیز استفاده شده است، زیرا خوانندگان می‌توانند بار منفی آن را به خوبی دریابند، مانند «تکاثُر».

۷. - فصل ۵، از باب ۱۱.

۸. «سورة آل عمران» (۳): ۱۴۶.

۹. «سورة مزمل» (۷۳): ۱۱.

۱۰. - فصل ۷، از باب ۱۱.

امید است که خوانندگان بیدار، ظلم و ستم فرهنگی و آثار شوم آن و اهمیت نبرد جدی با آن را نیز فراموش نکنند؛ چنانکه پیامبران و امامان نیز - به صورتی قاطع و ژرف و فراگیر - با آن نبرد کرده‌اند، و این نبردها در قرآن و احادیث ذکر شده است. و علت اهمیت موضوع این است که ظلم فرهنگی پدیدآورنده محرومیت فرهنگی است. و این محرومیت زیانهای مهم دارد، در جهت گمراه‌سازی فهم و تشخیص مردم، زیرا توده‌ها را به دنبال‌روی و تسلیم‌پذیری و انحطاط‌گرایی و ناآگاهی و سقوط و عقب‌ماندگی وامی‌دارد، و از هرگونه رشد و تعالی محروم می‌سازد. و از اینجاست که این ظلم زمینه‌ساز و کمک‌کار آن دو ظلم دیگر نیز هست.

البته گفتگو در این باره نیازمند مجالی است جدا؛ در فصل ۱۴، از باب ۱۱، ضمن سخن درباره «تکاثُر و استضعاف»، در این مقوله اشاره‌ای کوتاه آورده‌ایم، نگرسته شود.

۱۱. حدیث نبوی، - فصل ۵، از باب ۱۱.

۱۲. حدیث نبوی، - فصل ۳۲، از باب ۱۱.

۱۳. هرجا می‌گوییم، «دو باب»، مقصود باب ۱۱ و باب ۱۲، از این کتاب است، که ویژه پژوهش درباره «اقتصاد اسلامی» است، یعنی «مکتب اقتصادی اسلام»، و تبیین نظر اسلام درباره مال و منابع درآمد و همچنین دیگر امکانات، و چگونگی گردش و بهره‌وری از آنها در جامعه اسلامی. و این دو باب، یعنی فصلها و بحثهای اقتصادی «الحیاء»، شامل ۱۰۰ فصل است و حدود ۱۴۰۰ عنوان اصلی و فرعی، که از این جلد (سوم) می‌آغازد و تا پایان «جلد ششم» ادامه دارد.

۱۴. - فصل ۴۴، از باب ۱۱ (جلد پنجم).

۱۵. ← فصل ۴۶ و ۴۷، از باب ۱۱ (جلد پنجم)، و فصلهای ۲۷ تا ۳۱، از باب ۱۲ (جلد ششم).

۱۶. ← فصل ۴۷، از باب ۱۲ (جلد ششم).

۱۷. «سورة نحل» (۱۶): ۹۰.

۱۸. «بهار» ۳۵۲/۷۵. از کتاب «جامع الاخبار».

۱۹. «غُرُرُ الْحِكْمِ»/ ۲۹.

۲۰. «اصول کافی» ۸۵/۱.

۲۱. ← فصل ۴۸، از باب ۱۱، «نگاهی به سراسر فصل»، «هشدار» (جلد پنجم).

۲۲. دین کامل (که جامع برنامه زندگی انسان در هر دو جهان است) آن است که «مقتضیات رشد» بشر را - در همه محیطها - فراهم آورد، و «موانع رشد» بشر را از میان بردارد. یکی از بنیادی ترین عوامل رشد انسانها سلامت روانی (اعتدال درونی و آرامش روحی) است. افراد هر جامعه ای اگر از سلامت روانی برخوردار نباشند، خانواده ها نیز چنین خواهند بود، و سپس جامعه - که جدای از افراد و خانواده ها نیست - چنین خواهد شد. و افراد چنین جامعه ای در هیچ کاری از کارهای ظاهری و معنوی (دنیاوی و آخرتی) موفق نخواهند بود، و در هیچ بُعدی از ابعاد تلاشها بازدهی شایسته و ارزش آفرین نخواهند داشت (یا در کمترین حد خواهند داشت، هم در شمار و هم در چگونگی) چرا؟ چون موفقیت در کارها و داشتن بازده شایسته متوقف بر «رشد» است، و رشد متوقف بر سلامت روانی و آرامش روحی است. و مردمی از نظر روانی سالم و از نظر روحی دارای آرامشند که کمبود نداشته باشند و با تنگدستی و محرومیت اقتصادی و مظلومیت معیشتی دست به گریبان نباشند ...

مسائل بسیاری در سلامت روانی و آرامش روحی افراد و خانواده ها (اجتماع) نقش دارند، لیکن یکی از مهمترین و مؤثرترین آنها رفع کمبودها و نیازهاست. بسیاری از نقصها در انواع کارهای مادی و بسیاری از بی توفیقها در کارهای معنوی (حتی عبادات صرف)، از عامل فقر و تنگدستی و کمبودداری مایه می گیرد (و این بجز سقوطها و فسادهاست)، که هم تن افراد را دچار ضعف و سستی می کند، و هم اعصاب آنان را می فرساید، و هم روح آنان را مضطرب می سازد. و اینها همه، «موانع رشد» است و عوامل سقوط و انحطاط مرئی و نامرئی. و در مقابل اینها، این عدل و قسط و تعدیل است که از «مقتضیات رشد» است - مقتضیات بسیار بنیادین. و اسلام که در خلال تعالیم و احکام گوناگون خود، بر «اجرای عدالت» و «اقامة قسط» و «نشر احسان» اینهمه تاکید می ورزد، و هیچ چیز را به جای آنها نمی پذیرد (و قرآن کریم خود را «هادی متقین» می خواند، و راه رسیدن به «تقوی» را در «اجرای عدالت» می داند؛ و پیامبر اکرم «ص»، به فرموده امام محمد باقر «ع»، نخستین برخوردی که با مردم می کند، بر پایه اجرای عدالت است - «اسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ» - «التَّهْدِيْبُ» ۶/ ۱۵۴؛ و امام علی بن ابیطالب «ع»، در نخستین روزهای خلافت خود، به اجرای عدالت مالی و تصحیح تصرفات بیت المال می پردازد - «نهج البلاغه»/ ۶۶، همه برای همین است که «موانع رشد» افراد و جامعه از میان برود، و «مقتضیات رشد» افراد و جامعه فراهم آید، حتی افراد غیر مسلمانی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند، چنانکه امام علی «ع» می فرماید: «در حاکمیت اسلامی بر معاهدان (اقلیتهای دینی) نیز کمترین ستمی نمی رود» («کافی» ۸/ ۳۲).

۲۳. ← فصل ۲۰، از باب ۱۱ (جلد چهارم).

۲۴. فصلهایی چند، مناسب این موضوعها، در باب ۱۱ آمده است، بنگرید.
۲۵. ← فصل ۲۲، از باب ۱۱ (جلد چهارم).
۲۶. «سورة نساء» (۴): ۱۴۱.
۲۷. «سورة زُحُوف» (۴۳): ۳۲. حضرت امام جعفر صادق «ع» درباره تقسیم الاهی اموال در میان همه توده ها چنین می فرماید: «إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ، مَضْمُونٌ لَكُمْ، قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ ← بیگمان مال تقسیم گشته، و برای همه تضمین شده است، خدای عادل آن را در میان شما قسمت کرده است» («اصول کافی» ۱/ ۳۰).
- این سخن می رساند که همه مردمان در تقسیم الاهی شریکند و سهمی دارند. بنابراین هرکس سهمش به او نرسد، جز غضب خاصان حقوق دیگران، و تعدی ستمگران اقتصادی، و سهل انگاری و ناتوانی آنان که باید در این باره ها اقدام کنند علنی نمی تواند داشت. و اینکه در سخن امام صادق «ع» وصف به کار رفته است یعنی «عادل» (قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ) و فصل «قَسَم» به وصف (عادل) اسناد داده شده است، دلیل بسیار روشنی است بر مفهوم علیت و ضرورت رعایت عدالت در تقسیم، زیرا تقسیم کننده عادل است و جز به میزان عدالت تقسیم نخواهد کرد. و چون «تکثیر» و «فقر» هر دو از عدالت دور است و هر دو ظلم است، و خداوند متعال محال است به کسی ظلم کند، بنابراین، ظلم از خود مردم پیدا می شود، و این خود مردمند که برخی بر برخی دیگر ظلم می کنند، و سهم آنان را می برند، و قدرتمندان ضعیفان را می بلعد. چنانکه در «قرآن کریم» آمده است، و احادیث در این باره خواهد آمد. و بخوبی روشن است که این وضعگیری قرآنی و حدیثی (که امکانات باید برای همه باشد و همگان در آنها سهیمند)، باید در اجتهاد و فتوا و قانونگذاری و اجرا همواره دیده شود و به عمل درآید.
۲۸. «سورة اعراف» (۷): ۳۲. و شاید مسلمان متعهد و معتقد نباشد که این زیورها که خدای متعال برای بندگان خود آفریده است، مخصوص توانگران و اترافگرایان است، و خداوند زیورها را تنها برای آنان فراهم آورده است، و یتوایان و ناداران جزء بندگان خدا نیستند، و در این آفریده ها و نعمتها سهمی ندارند؟!.
۲۹. «نهج البلاغه» ۲۳۱؛ عیده ۱/ ۱۵۹.
۳۰. «مُسْتَدْرَكُ الرَّسَائِل» ۱/ ۵۰۹.
۳۱. «نهج البلاغه» ۱۲۴۳/ ۳؛ عیده ۳/ ۲۳۱. در این شرح چنین آمده است: «مَا جَاءَ فَقِيرًا إِلَّا بِمَا مَتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ ← هیچ فقیری گرسنه نمی ماند مگر به سبب آنچه ثروتمندی بکامرانی (و فراوانی) از آن استفاده می کند».
۳۲. «وسائل» ۴/ ۶.
۳۳. «اصول کافی» ۱/ ۵۴۲.
۳۴. «مُسْتَدْرَكُ الرَّسَائِل» ۲/ ۳۲۲.
۳۵. «إرشاد القلوب» ۲۰۱؛ و از چاپی دیگر: ۲۷۹-۲۸۰؛ نیز- فصل ۲۲، از باب ۱۱ (جلد چهارم).
۳۶. ← فصل ۲۲، و فصل ۳۹، از باب ۱۱ (جلد چهارم).
۳۷. «حوادث واقعه»، تعبیری است که از معصوم «ع» رسیده است (فصل ۱۴، از باب ۸ ببینید- جلد دوم)، و به معنای «پدیده های تازه»، «مسائل نو»، «موضوعات جدید» و «امور مُسْتَحْدَثَه» است که در جامعه بشری و حیات انسانی، بر پایه ناموس تطوّر-نو

بنو- حادث می شود و به ظهور می رسد. و این وظیفه علم «فقه» است که با استناد به «مدارک اجتهادی»، تکلیف «حوادث واقعه» یعنی مسائل جدید و موضوعات تازه و پدیده های نوین را در حیات انسانی و زندگی بشری روشن کند.

بنابراین اصل روشن- که خود حدیث «حوادث واقعه»، دلالت صریح بر آن دارد- از مهمترین تکلیفهای واجب عالمان دین، به دست آوردن شناختی درست از «حوادث واقعه» است، تا بتوانند حکم درست آنها را از مدارک شرعی به دست آورند و عرضه بدارند. و روشن است که از مهمترین بخشهای «حوادث واقعه» و مسائل نو و موضوعات جدید، «حوادث واقعه اقتصادی» است یعنی مسائل نوین و روابط و اشکال جدید در قلمرو اقتصاد هر عصر.

و نزد هر مختصر آگاهی، روشن است که اگر این مسائل و موضوعات تازه و روابط و اشکال نوین آنها بدرستی شناخته نشود، و احکام آنها چنانکه باید- طبق مذاق شرع عدل و دین قسط- استنباط و عرضه نگردد، بزرگترین صدمه و جبران ناپذیرترین زیان به اجرای عدل و قسط و احقاق حقوق محرومان و مظلومان (که یکی از هدفهای اصلی دین اسلام است) وارد می آید، و سبب گسستن انسان نو و مسائل نو از دین و گسستن دین از انسان نو و مسائل نو می شود، و سستی نسلیها را در امر دین خدا در پی می آورد (چنانکه تجربه آن را نشان داده است). و این چگونگی برای موجودیت مسلمانان و سامانیابی جامعه های اسلامی و حفظ نسلیها و بقای ارزشها زیانهای ویرانگر دارد. در فصل ۲، از همین باب، سخن بیدارگر و ارتجاع ستیز امام صادق (ع) را، در این باره بنگرید.

۳۸. «نهج البلاغه» ۱۱۳۷؛ عیده ۱۷۶/۳.

۳۹. حذف «غای افراطی» و «زندگی تجملی و مصرفی و اسراف»- که اسلام با قاطعیت آن را خواسته است- درست همان حذف فقر است، زیرا پدیده ای است که حذف «علت» به معنای حذف «معلول» است. بنابراین پس از «حذف نخست» و تحقق بخشیدن به آن، نیازی به «حذف دوم» نیست.

۴۰. - فصل ۲۷، از باب ۱۱ (جلد چهارم).

۴۱. - فصل ۲۷، از باب ۱۱ (جلد ششم).

۴۲. «مواسات»، کمک رسانی به یکدیگر است، و اینکه انسان، بخشی از مال و امکانات معیشتی و رفاهی و مسافرتی و تفریحی خویش را در اختیار دیگران بگذارد.

۴۳. - فصلهای ۴۵ تا ۴۷، از باب ۱۱ (جلد پنجم).

۴۴. بخشی از این «چارچوبها» و «راه حلها»، در باب یازدهم و دوازدهم کتاب «الحیاسة» (از این جلد تا پایان جلد ششم)، جمع آوری شده و ترتیب یافته و عرضه گشته است، که امید است خوانندگان- بویژه صاحبان صلاحیت- در آنها همه نیک بیندیشند، و به ضمیمه آیات و احادیث دیگر (و سیره عملی پیامبر اکرم «ص» و ائمه طاهرین «ع»)، «مکتب متعالی اقتصادی اسلام» را که جز بر اجرای عدل و قسط (قسط قرآنی) مبتنی نیست به شایستگی تدوین کنند و عرضه بدارند. تا در نتیجه، متخصصان «علم اقتصاد» بتوانند برنامه های اقتصادی قرآنی و اسلامی را پی ریزند، و در برابر برنامه ها و برنامه ریزیهای جز آن بایستند، تا دین اسلام که دین قسط و عدل و مواسات و مساوات است، به نام دینی طرفدار تبعیض و تفاوت و پذیرای تکاثر و فقر معرفی نشود.

۴۵. با رعایت دو جهت «محو» و «ارتباط» در هر حکمی از احکام، که در «بند ۱۶» به آن اشاره خواهد شد.

۴۶. همچنین مسائلی مهم از اینگونه:

(۱) - «تبدل موضوع و صورتهای دقیق آن».

(۲) - «روابط درونی احکام».

(۳) - فهمیدن و استنباط کردن «احکام دین» در ارتباط با «اهداف دین».

(۴) - ماهیت تحوّل و زمان و محتویات آن.

(۵) - ماهیت اندیشه انسانی و تحوّلهای آن در ارتباط با سلوک انسانی.

۴۷. «اصول کافی» ۱/۴۰۶، فصل ۳۲، از باب ۱۱ (جلد چهارم).

۴۸. به تعبیر پیامبر اکرم «ص»: «اشرار امت»؛ برای شناخت آنان، احادیث صریح نبوی را که در فصل ۸، از باب ۱۱ آمده است بنگرید (همین جلد).

۴۹. در اینجا خوب است یاد کنیم که اینگونه هزینه گذاریهای اترافی و خرجهای مسرفانه و بدور از تمهدهای اسلامی و انسانی و اخلاقی مردمی، و تصرف در امکانات، و تصاحب قهری حقوق دیگران، و بهره‌وری از نعمتها و رفاهها، اختصاص به ثروتمندان و توانگران درجه اول ندارد، بلکه کسان بسیار دیگری (در پاره‌ای از اصناف گوناگون مردم)، که در حد امکانات خود می‌توانند کمتر خرج کنند، و هزینه‌ها را در موارد مختلف سبکتر بگیرند، و در زندگی خانه و همه لوازم آن و لباس و سفر و مهمانی به شکل ساده‌تری - اگرچه نسبی - بسنده کنند، و همواره به فکر خود و نزدیکان خود نباشند، و پاره‌ای هزینه‌های گوناگون و وسائل رفاهی و حتی امکانات مسافرتی، و پرخرجی در مهمانیها و عروسیها و سفرها را باز نهند، و این مقدار را در اختیار دیگران و محرومان قرار دهند.

۵۰. مقصود از «اصول» در اینجا، اصول اعتقادی و اصول عمومی و عملی است که دین اسلام برای ساختن فرد و جامعه، همه آنها را مطرح کرده و مورد تأکید قرار داده است. پیوستگی استوار «اصول اعتقادی» با گرایشهای فقهی و احکام دینی روشن است، زیرا دینی که «عدل» از اصول اعتقادی آن است و معتقد است که خدای متعال عادل است نمی‌شود حکمی و قانونی در آن یافت شود که موجب گسترش ظلم باشد (مانند تکاثر و فقر). بنابراین، مجتهد معتقد به اصل «عدل»، نمی‌تواند به هنگام استنباط هر حکمی از احکام دین، از آنچه باعث تحقق یافتن عدالت است در اجتماع و موانع اجرای عدالت را بر طرف می‌سازد چشم‌پوشد. پس چنین مجتهدی در فتوا دادن، ایستاری که ضد عدالت باشد و قسط را در میان مردم نابود سازد نخواهد داشت.

بدینگونه می‌نگریم که اعتقاد به اصل «عدل» - اگر مورد توجه و تعمق قرار گیرد - در گرایشهای فقهی و فتوایی، تأثیری بزرگ خواهد داشت و چارچوب فتوا را تعیین می‌کند. و این امر روشن است. و از همینجاست که دو جنبه دین، یعنی جنبه اعتقادی (نظری) و جنبه احکامی (عملی) آن هماهنگ می‌گردد، و یکپارچگی دین در عقیده (معارف - فقه اکبر) و احکام (فقاہت - فقه اصغر)، خدشه نمی‌پذیرد.

اما اصول عمومی و عملی سازنده افراد و اجتماعات که در اسلام آمده است، پاره‌ای از آنها را در باب ۵ (جلد دوم) یاد

کرده ایم، نگریسته شود.

۵۱. فصل ۲۵، از همین باب (نگاهی به سراسر فصل، «بند ۱۳» (جلد چهارم).
۵۲. پیشرفت پیچیده‌ای که در قلمرو «کار» و «تولید» و «بازرگانی» پدید آمده است، چیزی است که هیچ انسان بیداری از آن غفلت ندارد؛ و هیچ مجتهد آگاهی و هیچ دیندار محتاطی منکر لزوم بازنگری در احکام و مسائل مربوط به موضوعهای یادشده نیست، تا حقی ضایع نشود و به حقداری ستم نرود، و جامعیت دین و توانایی فقه اسلامی مخدوش نگردد، و فردسازی و جامعه پردازی آن-در عمل و اقدام- نشان داده شود، و جامعه‌ای-دارای روابطی قابل قبول- بسازد.
۵۳. «بند ۲۲» و «بند ۲۳» و «بند ۲۵»، از این مقدمه را با ژرفبینی بنگرید.
۵۴. رجوع کنید به مجلدات ششگانه «حدیث نقلین»، از کتاب عظیم «عبقات الانوار»، تألیف علامه مجاهد کبیر، حضرت میرحامد حسین هندی (م: ۱۳۰۶ق). در این کتاب سترگ، اسناد فراوان حدیث از طرق عالمان برادران اهل سنت، و همچنین سخنان جمعی از بزرگان و مشاهیر ایشان، درباره محتوای حدیث و شرح آن، گردآوری شده است. مطالعه دقیق این کتاب، مغتنم بلکه لازم است- چاپ اصفهان، مؤسسه نشر نفائس مخطوطات (۱۳۸۰-۱۳۸۲ق = ۱۳۳۹-۱۳۴۱ش).
- ۵۵ و ۵۶. نام راویان احادیث، در کتابهای این عالمان مشهور و بزرگ- یا در مدارکی که از آنها نقل کرده‌اند- آورده شده است. و این اسناد روایی در جاهای خویش محفوظ است.
۵۷. این «قرائن»- یعنی قرائن خارج از سند- را شماری از عالمان بزرگ یادآور شده‌اند، از جمله ملامحسن فیض کاشانی (م: ۱۰۹۱ق)، در مقدمات کتاب عظیم «وافی». نیز بنگرید به سخنان شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی (م: ۹۸۴ق)، در کتاب «الدراية»، درباره «حدیث صحیح» و توضیح آن. نیز خاتمه «وسائل الشیعه» (ج ۲۰) را بنگرید که در آنجا کتابهای معتبر حدیثی، و گواهی عالمان به صحت آنها، و همچنین «قرائن موثق بودن راوی» حدیث آورده شده است.
۵۸. چنانکه استاد اکبر، ملا محمد باقر وحید بهبهانی (م: ۱۲۰۸ق- یا ۱۲۰۹)، در این باره گفته است: «نسبت صحیح قدما و صحیح متأخرین، عموم و خصوص مطلق است». - مقدمه «کافی»، از استاد علی اکبر غفاری، چاپ تهران، مکتبه اسلامیة (۱۳۸۸ق).
۵۹. و حتی عالمان متأخر و معاصر- در مقام عمل-.
۶۰. و این سیره و روشی است عقلایی، که عقلا و خردمندان همواره در هر عصری و شهری آن را معمول داشته‌اند و به آن عمل کرده‌اند؛ چنانکه طبیعت زندگانی مشترک انسانی در جامعه‌ها، که از چیزها به یکدیگر خبر می‌دهند و جویای خبر می‌شوند، و به آموزش دادن چیزها و آموختن از یکدیگر می‌پردازند، همین روش را ایجاب می‌کند، یعنی اینکه سخن و خبر و اطلاع یکدیگر را- جز در موارد خاص- بپذیرند؛ همانگونه که فقیهان و مجتهدان، -از سلف پیشین و سپس دیگران- همین روش را مورد پذیرش و عمل قرار داده‌اند.
- و البته این سخن به این معنا نیست که همه آنچه در کتابهای حدیثی آمده، یا به نام «حدیث» نقل شده است- بطور یکجا و



دریست- پذیرفته باشد، زیرا باید حدیث به سرحد «اعتبار» برسد و مورد شناخت فتنی قرار گیرد. بنابراین، با اینکه نمی توان همه احادیث را صحیح و معتبر دانست، نیز نمی توان- و نمی شود- همه احادیث را ضعیف شمرده یعنی به دلیل وجود شماری احادیث ضعیف در میان «مجموعه احادیث»، نمی توان از دریای موج احادیث (چه احادیث نبوی و چه احادیث معصومین «ع»)، که تبیین اصلی و کامل تعالیم قرآنی و مبانی اسلامی، در «اصول» و «فروع» و همه رشته های مربوط در مسائل اعتقاد و عمل و زندگی و انسان و شناخت و تحقق، در گرو رجوع به آنها و فهم آنها و استفاده از آنهاست) چشم پوشید، و با خود پنداشت که بدون «دانش حدیث»، و شناخت جامع و فنی و «اجتهادی» احادیث، شناختی از اسلام می توان داشت، و به تحلیل مبانی آن می توان رسید. و اینها همه در نزد صاحبان اطلاع و صلاحیت روشن است.

۶۱. طریقه علمی و مهم دیگری برای شناخت صدور و صحت حدیث و اعتبار یا عدم اعتبار آن- و بویژه فهم معانی و مرادات احادیث- نیز وجود دارد، یعنی، روشی که- از جمله- عالم قرآنی بزرگ، محقق مؤسس، حضرت میرزا مهدی اصفهانی (م: ۱۳۶۵ق)، استاد استاد ما، شیخ مجتبی قزوینی خراسانی- که روح هر دو در انوار قدوسی مستغرق باد- آن را پی ریخته و مورد تاکید قرار داده است، و در کتاب «المواهب السنیه» (فی بیان المعارض والتوریة)، درباره خصوصیات آن- دقیق و مستند- سخن گفته است. و سخن برخی از تاویل گرایان بیراهه رو- از جمله شیخیه- را رد کرده است.

۶۲. در «بند ۱۳»- از این مقدمه- گفتیم که استخراج و تدوین «مکتب اقتصادی اسلام»، نیاز به انجمنی دارد مرکب از مجتهدان بزرگ و کارشناسان ماهر اقتصادی، که در ضمن کوششی کارشناسانه و دامنه دار و فراگیر بدان پردازند. و این سخن با آنچه هم اکنون می گوئیم ناسازگار نیست، زیرا مجتهدان بزرگ باید در این کار سهم خویش را به انجام رسانند، یعنی همه توان علمی و فقهی و تبعی و استنباطی خود را به کار گیرند، و همه دلیلها و منتهای شرعی را بپژوهند، تا بتوانند انجمن یادشده را تغذیه کنند.

۶۳. بنابراین، ما خود «اصولی» هستیم، یعنی قائل و معتقد به اجتهاد و لزوم به کارگیری قواعد علم اصولیم، و در «نظام اجتهاد»، گرایشی به چیزی جز توسعه آفاق آن نداریم. و حکمت این امر (توسعه خواهی در اجتهاد و تاکید بر «پویا» شدن فقه و فقاهت) روشن است، زیرا امر سستگیری در کار «اجتهاد»، شالوده «فقاهت دینی» را ویران می سازد، لیکن تاکید بر «پویا» شدن فقه و وسعت بخشی به آفاق آن- با همان اصول ثابت- موجب بقا و گسترش آن و تحقق یابی اهداف آن خواهد بود. و این موضوعی است که هر انسان آگاهی که زمان را می شناسد و معنای «عصر» را درک می کند و با مسائل انسان سروکار دارد، و آینده را در نظر می گیرد، از هواداری آن باز نمی ایستد.

۶۴. بویژه درباره این موضوعها:

(۱)- کار.

(۲)- تولید.

(۳)- بازرگانی.

(۴)- نرخگذاری.

(۵)- توزیع.

۶۵. و با ضرورت توجه کردن به آنچه در احادیث آنان درباره شناخت زمان و محتوای آن آمده است، از جمله سخن امام

- صادق (ع): «العالمُ بزمانه لا تهجمُ عليه اللّوایس» (تَحَفُّ الْعُقُولُ / ۲۶۱)؛ یعنی «تنها انسان زمانشناس است که از شیخون مسائل اشتباه انگیز و پیچیده در امان می ماند (و مغلوب هجوم فکری و مرعوب تهاجم فرهنگی و تدریجیهای زمان و تلیسهای محیط نمی شود). و معنای این سخن گران آموز این است که انسان زمان ناشناس و ناآگاه از محتواهای گوناگون زمان عصر، همواره مغلوب و مرعوب است ... و این واقعیتی است که خرد و آزمون نیز آن را می نمایاند.
۶۶. و بر مسلمانان واجب است که اینگونه نهضتها را پدید آورند، و در پیشبرد آنها همه گونه تلاش کنند، تا دین، قبله، موجودیت، سرزمینها، ثروت، علم، فرهنگ و اخلاق خویش را از چنگ و چنگال استعمار و استکبار جهانی درآورند و نجات بخشند، و نسلهای «قرآن و قبله» را حراست کنند.
۶۷. در آغاز فصل ۸، از باب ۱۱ (همین جلد) نیز توضیحی درباره دو واژه «تکاثر» و «اتراف» آورده ایم، دیده می شود.
۶۸. و ما را آرزویی گران است درباره طُلاب جوان و خوشفکر علوم اسلامی، که در این راه سرنوشت ساز و آزمایی، (استقرار «نظام قسط قرآنی» و عدالت معیشتی)، با استواری گام بردارند، و کوششهای دیگری را که از نظر تکمیل مقدمات و پژوهشهای لازم دیگر، در قلمرو توجه بیشتر به آیات و روایات و استفاده ژرفتر و جامعتر و سازنده تر از آنها ضرورت دارد، به ثمر برسانند، و برای آزادی و سربلندی اقلیم قرآن و قبله، و نجات انسان و انسانیت بجان بکشند. به خواست خداوند رحمان و توفیقای او، و با عنایت ولی بزرگ او، عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ، وَفَرَّجَ الْعَدْلَ وَالْإِنْسَانِيَّةَ بِهِ.
۶۹. اشخاص بحسب اصطلاح - مقدس و محتاط (و خشکه مقدسان) نیز باید به مبارزه با طاغوتهای اقتصادی بپردازند، زیرا لازمه دینداری و مقدس و محتاط بودن این است که اینگونه کسان ستمهای بزرگ مالی و معیشتی را که سراسر زندگی دردناک بینوایان و محرومان را فراگرفته است و استخوان آنان را می فرساید تحمل نکنند، زیرا حضور چگونگی یادشده در جامعه، هر تصرفی را شبهه ناک می سازد، و بر هر تقوی و تقدس خط بطلان می کشد.
۷۰. این بند (۲۹) را برای آن افزودیم تا اگر کسانی بپندارند که این برنامه ها عملی نیست، یا برخی از بیگانگان بخواهند بر ضد ارزشهای اسلامی سخنی بگویند، و آنها را غیر عملی وانمود کنند، پاسخی دندان شکن به آنان باشد، زیرا هنگامی که برنامه ای را قرآن کریم و پیامبر بزرگ و امامان معصوم (ع) - بارها و با صراحتها - بیان کردند و بر آن تاکید ورزیدند، بلکه آن را اصل دانستند، بیقین - و صد در صد - عملی خواهد بود، زیرا در شرع عقلانی اسلام هیچ دستوری و حکمی غیر عملی نداریم، چه اینکه جعل حکم غیر قابل عمل (تکلیف مالا یطاق)، بر خلاف عقل است، و در شرع مبین چنین احکامی نیست. قرآن کریم با صراحت می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...» خداوند به اجرای عدالت امر می کند...، و «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» پیامبران را فرستادیم تا مردمان در سایه عدالت زندگی کنند؛ و امام صادق (ع) - مفسر معصوم و راستین قرآن - می فرماید: «إِنَّ النَّاسَ يَسْتَعْتُونَ إِذَا عَدَلَ بَيْنَهُمْ» اگر عدالت اجرا گردد همه مردم بی نیاز می شوند» (کافی) ۵۶۸/۳.
- پس اجرای عدالت (به معنای زندگی بی فقر و ساختن جامعه بدون فقر) عملی و شدنی و قابل تحقق است (وگرنه چگونه قرآن با صراحت به آن امر می کرد، و معصوم با صراحت تعریف آن را می فرمود؟)، متنها به دست «قوامین بالقسط، شهداء لله...»؛ و از اینرو قرآن کریم معیار مسلمان تراز قرآن را بیان می کند، و در خطاب به مسلمانان می فرماید: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ، شهداء لله...».